

منزلت آری و نیز خاندان  
نیرام خست بوقت صلاک

شرح حال و اشعار

# ناخدا عباس دریانورد

بکوشش

علی نقی - بهروزی

منزلت آری این نامک  
نیحام خب بوقت عصا

شرح حال و اشعار

ناخدا عباس دریانورد

بکوشش

علی تقی - بهروزی

شماره ثبت اداره کل فرهنگ و هنر فارس

۸۲-۵/۵/۲۵۳۶ شاهنشاهی

---

چاپ خیام

# مکتب

در آن روزهاییکه کشور ما دوره انحطاط را می‌پیمود و متأسفانه وسائل تعلیم و تربیت برای افراد با استعداد و لایق وجود نداشت، بعضی از اشخاص هوشمند و مستعد که ذوقی بسیار و شوقی سرشار بفرآ گرفتن فنون مختلف داشتند، روی حس غریزی و هوش وافر و عشق بخدمت، وارد کارهای فنی و علمی شده و بدون داشتن اصول نظری و فنی صنایع و حرف، آنها را از راه تمرین و عمل فرا گرفته‌اند و چون مطابق ذوق و شوق آنها بوده است، در آن فنون پیشرفت چشم‌گیری نموده و ترقی کرده و در میان امثال و اقران خود، برجسته و مشار بالبنان شده‌اند.

شرح حال اینگونه اشخاص که غالباً هم مردمی وطن‌پرست و پاک‌اعتقاد و خدمتگزار ملک و ملت بوده‌اند باید در تاریخ ثبت شود تا نسلهای آینده بدانند که پدران آنها با دست‌تهی و نداشتن وسائل، دین خود را نسبت به این آب و خاک مقدس بخوبی ادا کرده و بار نیجهای و سختی‌ها، محرومیتها و درآمدهای کم‌ساخته و بدون اینکه از جاده

حق و حقیقت و درستکاری منحرف شوند، خدمات خود را تا حد امکان به نحو بارزی ادامه داده‌اند .

یکی از اینگونه مردان با استعداد و وطن پرست با ایمان شادروان «ناخداعباس - دریانورد» می‌باشد که در ضمن اینکه دریانوردی ماهر بوده و خدمات ارزنده‌ای به این مملکت انجام داده، ذوق ادبی هم داشته و اشعار و مرثیه‌ها و نوحه‌هایی از او باقیمانده که مدت‌ها در تمام بنادر و جزایر خلیج فارس و خوزستان تا بندر عباس، مخصوصاً در مجالس روضه‌خوانی و سینه‌زنی، مورد استفاده بوده، و هنوز هم از آنها استفاده می‌شود و ناخداعباس دریانورد مورد احترام مردم بنادر و جزایر خلیج فارس بوده و ذکر خیرش نقل هر مجلسی می‌باشد . بنابر پیشنهاد دوست ارجمندم آقای حاج عبدالکریم سعیدی داماد آمرحوم و حاجیه خانم مریم جان ، دختر مرحوم ناخداعباس، این کتاب را که شامل شرح حال و اشعار و مرثیه‌ها و نوحه‌های آن مرد باایمان است و با زحمات زیاد فراهم نموده‌ام، اکنون که قریب یک‌ربع قرن از درگذشت آمرحوم می‌گذرد، بزیور چاپ آراسته می‌دارد . باشد که نام نیکش و ذکر خدماتش به ایران عزیز و مراتب ارادت او بخانواده عصمت و طهارت علوی، جاویدان بماند .

شیراز - نوروز ۲۵۳۶ شاهنشاهی

علی نقی - بهروزی

## شرح حال ناخدا عباس دریانورد

قریب یکصدسال پیش، در یک خانواده دریانورد بوشهری مردی زنده گانی میکرد بنام «ناخدا احمد» که با کشتی های بادبانی علاوه بر اینکه سرتاسر خلیج فارس را طی کرده بود، تا سواحل هند و افریقا و زنگبار هم دریانوردی نموده بود. ناخدا احمد دو پسر داشت، یکی «ناخدا رضا» که در شطالعرب و رود کارون کشتی های تجارتی را راهنمایی میکرد.



در حدود سال ۱۲۵۵ هجری شمسی خداوند به ناخدا احمد فرزند ذکور دیگری عطا کرد که او را «عباس» نام گذارند.

عباس تحصیلات ابتدائی را در مکتب خانه فرا گرفت و همینکه بسن دوازده سالگی رسید به همراه پدرش بدریانوردی پرداخت و چون استعداد و هوش بسیاری داشت

ناخدا رضا دریانورد برادر  
کوچکتر ناخدا عباس دریانورد

بسرعت در کشتی رانی و دریانوردی مهارت یافت.

عباس که بعدها به «کاپیتان عباس» و «ناخدا عباس» شهرت یافت



و نام خانوادگی «دریانورد» برای خود انتخاب کرد، از راه مفاخرت گوید

لیک از فضل خداوند کریم ذوالمنن

وارث دریانوردی باشم از جد و پدر

ناخدا عباس در مسافرتها بواسطه معاشرت و آمیزش با مردم

ممالک خارجه بزبانهای انگلیسی- هندی- آلمانی- فرانسوی و ژاپونی

آگاهی کامل داشته و با آنها تکلم میکرده است (۱)

صفات دریانورد - مرحوم ناخدا عباس دریانورد صفات برجسته

و خاصی داشته که در اینجا به اهم آنها اشاره میشود:

۱- او مردی متدین و باایمان بوده و نسبت بخانواده عصمت و

طهارت و ائمه اطهار مخصوصاً امام سوم شیعیان ازادت سرشاری داشته

است - او در ماههای محرم و صفر و ایام عزاداری، هر جا که بود، در

مجالس روضه خوانی حاضر میشد و بدون اینکه توقعی داشته باشد با

تعصب و ایمان پاک، نوحه‌هایی را که خود ساخته بود با آهنگ مخصوص

میخوانده است .

۲- مرحوم دریانورد مردی وطن پرست و ایران دوست بود و نسبت

به ایران عشق میوزید و آرزو داشت که ایران یک بحریه قوی داشته

باشد تا منافع خود را در خلیج فارس حفظ کند و امنیت سواحل و

جزایر ایرانرا تأمین نماید و این مسئله از قصیده‌ایکه تحت عنوان

۱- اشعاری هم بزبان هندی سروده است

«بحریه» سروده است بخوبی آشکار میگردد . (۱)

۳- مرحوم دریانورد مردی شاهدوست بوده و چه نسبت به  
اعلیحضرت رضا شاه کبیر و چه اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر  
علاقه و محبت زایدالوصفی داشته است چنانکه در پایان بسیاری از  
اشعار و نوحه‌های خود برای شاه (مخصوصاً شاه جوان) دعا کرده است.



۳- شادروان ناخدا  
عباس مردی درستکار  
و صدیق و وظیفه‌شناس  
بوده و دشمن حق‌بازی  
و تقلب و اختلاس و  
ناپاکی بوده است و  
هر گاه مشاهده میکرده  
که کسی از جاده حق  
و حقیقت منحرف شده،  
بشدت ناراحت می -  
گردیده و زبان به انتقاد  
میگشوده است چنانکه  
قصیده «حیرت» او بر  
این امر گواهاست .

مرحوم ناخدا عباس دریانورد  
در لباس دریانوردی

۱- آقای اسماعیل رائین مؤلف کتاب دریانوردی ایرانیان. نامه ناخدا  
بقیه پاورقی در صفحه بعد



## دنباله باورقی صفحه قبل

عباس را که بوی نگاشته در صفحه ۷۴۰ جلد دوم کتاب خود نقل کرده است . از فحوای نوشته آقای راین چنین استنباط میشود که مرحوم ناخدا عباس «انگلو فیل» بوده است در حالیکه چنین نیست بلکه ناخدا عباس با آن وطن پرستی کاملی که داشته حقایق را پنهان نکرده و گفته است که انگلستان با آن قدرت بحریه آنروزی، از دوسه کشتی کوچک ایران و اهمه ای ندارد .

اینک مطلبی را که در همین زمینه آقای محمد سعیدی (نسوه ناخدا عباس) نوشته است در اینجا نقل مینمائیم .

آقای اسماعیل راین که در صفحات متعدد آن کتاب از مرحوم کاپیتان عباس دریانورد نام برده و از ایشان و اطلاعات فنی دریانوردی و فرماندهی کشتیهای مظفری و پرسپولیس وی تعریف و تمجید کرده است. در صفحه ۷۴۰ جلد دوم کتاب دریانوردی ایرانیان عیناً مکتوبی از مرحوم ناخدا درج کرده که با ماشین تحریر نوشته شده و به امضای ایشان رسیده است، نظر باینکه آقای اسماعیل راین با درج این نامه از ناخدا که در آن از قدرت نیروی دریائی آنروزی انگلیس سخن گفته و با توجه به اینکه این نامه را ناخدا عباس در جواب نامه ای اسماعیل راین نوشته که نفروختن دو کشتی جنگی انگلیس را بشاه قاجار نشانه ترس دولت انگلیس از شاه قاجار و موفقیت آنروزی ایران ذکر کرده است، در جواب، ناخدا عباس بدرستی این ادعارا خنده آور تلقی می کند که دولت قدرتمند استعماری انگلیس در آن زمان از چنین شاه دست نشانده ای که مهره شطرنجی بیش نبوده ترسیده است و آوردن این نامه توسط اسماعیل راین این شک و شبهه را در افراد ساده لوح و ظاهربین بوجود می آورد که ناخدا عباس از سیاست انگلیس جا نبداری نموده است، در حالی که زندگی افتخار آمیز ناخدا عباس دریانورد و ضدیت او با بیگانه پرستان و دول بیگانه نظیر دولت استعمارگر بریتانیا زبانزد اهالی جنوب بالخصوص مردم وطنخواه مامی باشد . خواستم باین مطلب اشاره شود تا ذهن مردم روشن گردد و اگر سوء تفاهمی در مورد وطنخواهی ناخدا برای نسل جوانیکه اورانمی شناسند حاصل شده، رفع گردد .

«محمد سعیدی»

۵. مرحوم دریانورد مناعت‌طبع داشته و با اینکه از حیث معاش در مضیقه بوده باز علو طبع خود را حفظ کرده و هر گاه کسی به او احسانی مینموده، از روی حقیقت‌شناسی از او تشکر می‌کرده چنانکه یکی دوربای او بر این معنی دلالت دارد.

۶. شادروان کاپیتان عباس از بی‌توجهی مسئولان امر بخدمات صادقانه او و کمی حقوق و مزایایش و مخصوصاً بازنشسته کردن بیموقع او ناراضی است و طی قصیده «مشت بر نیشتر» و «قصیده وصف الحال» و مخصوصاً «از محسنات پایه پنج» ناراضی بودن او بخوبی استنباط می‌گردد.

**خدمات دریانورد - مرحوم ناخدا عباس اولین کاپیتان ایرانی**  
است که بفرماندهی يك کشتی ایرانی منصوب شده است.  
در صفحه ۳۷۱ کتاب «۲۵۰۰ سال بر روی دریاها» تألیف دریابد فرج‌الله رسائی نوشته شده است که :

«.... مظفرالدین‌شاه نیز نمی‌تواند گامهای ارزنده‌ای بسوی تقویت نیروی دریائی ایران بردارد. نخست ناوی بنام «مظفری» بظرفیت ۳۵۰ تن از بلژیک خریداری مینماید.

معروفترین فرمانده ناو مظفری «کاپیتان عباس دریانورد» بود که تجربیات دریائی خود را در سفرهای افریقا و چین از پدر خود در روی کشتی‌های بادبانی آموخته بود.

در صفحه ۷۵۷ جلد دوم کتاب «دریانوردی ایرانیان» تألیف اسماعیل رائین نوشته شده است که :

«... معروفترین فرمانده نامظفری (۱) کاپیتان عباس دریانورد بود که پدر او از ناخدایان معروف جهازات بادی بشمار میرفت و سالها بسواحل آفریقا و چین سفر دریائی کرده بود. در یکی از همین سفرها بود که پدر وی فوت کرد. او (یعنی کاپیتان عباس) که جوانی بی تجربه از قن دریانوردی بود، و تنها طی سفر هائیکه همراه پدرش به آفریقا میرفت اندکی بازاهای دریائی و سواحل آشنا شده بود و چندبار نیز شخصاً سکان کشتی را بدست گرفته بود، عهده دار اداره و هدایت کشتی شد و کشتی بدون ناخدا را از زنگبار به بوشهر رسانید - سپس به برگزاری مراسم ختم پدرش پرداخت .

ناخدا عباس دریانورد در مقام فرماندهی کشتی مظفری بدرجه کاپیتانی ارتقاء یافت و اجازه پوشیدن لباس فرماندهی دریائی را بدست آورد. او بدزبانهای انگلیسی - عربی و هندی سخن میگفت. او نه تنها چند هزار بیت از اشعار شعرای فارسی زبان را از حفظ داشت بلکه خود نیز شعر میگفت و بسیاری از مرثیه‌ها و بسیاری از «نوحه»های مذهبی

۱- کشتی مظفری در سال ۱۳۱۹ هـ ق خریداری شد و از سال ۱۳۲۱ بنام «مظفری» (بمناسبت نام مظفرالدین شاه) نامیده شد - این کشتی ۴۸۵ تن ظرفیت داشت و دو توپ کوچک تدپر و پنج قبضه تفنگ پنج تیر بلژیکی و وسائل دفاعی آنرا تشکیل می داد .



مرحوم ناخداعباس دریانورد در لباس  
دریانوردی با چند نفر از ناویان

او در سرتاسر خلیج  
فارس معروف و مشهور  
است. وی بعد از آنکه  
کشتی مظفری از کار  
افتاد، فرمانده ناوچه  
های توپدار و ضد  
فاچاق گمرک بوشهر  
شد و در سیزدهم  
فروردینماه ۱۳۳۳ در  
سن هفتاد و پنج سالگی  
بدرود حیات گشت.  
برای اینکه آخرین  
دریانورد ایرانی قبل

از تأسیس مجدد نیروی  
دریائی جنوب را بهتر

بشناسیم، قطعه شعری را که او درباره تأسیس نیروی دریائی در خلیج  
فارس سروده و در روزنامه حبل العتین چاپ کلمکته بتاريخ شهریور  
۱۳۰۴ شمسی چاپ شده است عیناً نقل میکنیم زیرا این شعر اگرچه از  
نظر ادبی ممکن است فاقد ارزش باشد ولی از نظر آگاهی ناخدای  
ایرانی به اهمیت وجود نیروی دریائی و نقشی که این نیرو در امر تجارت

و مخصوصاً در جنگهای مدرن بهمهده دارد، حائز اهمیت است .  
(در اینجا شعر «بحریه» دریانورد را نقل کرده است)



نمونه مهر و امضاء ناخدا عباس دریانورد

در حاشیه صفحه ۷۳۹ همین کتاب نوشته شده است که :

(... ذکر این نکته ضروری است که ناخدا عباس دریانورد در دوران سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر خدمات بزرگی در شناسائی راههای آبی و سواحل ایران برای دولت و نیروی دریائی انجام داد. او کاشف راه دریائی «خور موسی» تا بندر شاهپور و سپس معشور (ماه شهر کنونی) است و بیشتر علامت گذاری دریائی در این راه دریائی بانظر او بعمل آمده است)

آقای حاج عبدالکریم سعیدی داماد آن مرحوم نقل کرد که :



در سفری که اعلیحضرت رضاشاه کبیر برای سرکوبی شیخ خزعل  
بخوزستان تشریف فرما شدند، کاپیتان عباس دریانورد که در آن موقع  
فرمانده کشتی مظفری بود، بانروی اعزامی همکاری کامل نموده و اولین  
کسی بود که قفسر شیخ خزعل را از راه دریا بتوپ بست. از اینرو مورد  
عنایات ملوکانه قرار گرفته است.

چون کاپیتان عباس اطلاعات کاملی از وضع سواحل و خلیج فارس  
داشت، موقعیت خورموسی را معرفی کرد و همین امر سبب شد که بندر  
شاهپور در کنار آن ساخته گردد و پس از تأسیس نیروی دریائی  
شاهنشاهی که به امر اعلیحضرت رضاشاه کبیر صورت گرفت، مدتها با  
سمت ناسروانی عهده دار امور دریائی بندر شاهپور بوده است.

چون اعلیحضرت رضاشاه کبیر به اطلاعات و تجربیات عمیق  
کاپیتان عباس در امور بندری و دریانوردی واقف بود، مدت ششماه او  
را به همراه خود بشمال برد تا در آنجا مطالعه نموده و برای تأسیس  
نیروی دریائی بحر خزر طرحها و نظریات و پیشنهاداتی تقدیم دارد.

کاپیتان عباس برخلاف انتظار در سال ۱۳۲۰ شمسی بازنشسته شد  
و این امر باعث رنجش او گردید. دوباره در سال ۱۳۲۵ بخدمت فرا  
خوانده شد. باز در سال ۱۳۲۹ شمسی بازنشسته شده است.

شاعری دریانورد - ناخدا عباس فقط خواندن و نوشتن آموخته  
بود ولی قریحه و ذوق شاعرانه داشته است. محققاً اگر تحصیلات کافی



داشت و بفنون شاعری آشنائی پیدا کرده بود، قطعاً اشعار بهتر و شیواتری میسرود. ناخدا عباس در اشعار «ناخدا» تخلص میکرد.

اشعار دریا نورد، از نظر ادبی و فصاحت و بلاغت، از اشعار متوسط هم پائین تر است ولی همین اشعار برای کسیکه سواد کاملی نداشتند ارزشمند و قابل توجه است.

اشعار نوحه‌ها که غالباً از قید وزن عروضی و قافیه بیرون است هر کدام دارای وزن ویژه‌ایست که باید بطریق خاصی خواند. آهنگ این نوحه‌ها و طرز خواندن آنها از ابتکارات خود دریا نورد است که غالباً هم مهیج و گیرا و جالب است. وقتی که خود ناخدا عباس در مسیر صغوف سینه زندهای بوشهری که مانند امواج انسانی دایره‌دار میچرخیدند و با قوت و شدت بسیار سینه میزدند، این نوحه‌ها را با لحن خاص و آهنگ گیرائی میخواند، شور و غوغای بسیاری برپا میکرد خصوصاً وقتی که به اصطلاح بوشهری‌ها، سینه‌ها بطریق «واحد» میزدند و ناخدا عباس با آواز دانشین خود در میان سکوت کامل، نوحه‌های واحد را میخواند، بسیار جالب و فراموش نشدنی و هیجان انگیز بود.

دو خاطره:

در مورد ناخدا عباس دریا نورد، خاطرات و داستانهای بسیار زیباتر است که بسیاری از آنها شنیدنی است. در اینجا دو خاطره را که از همه مشهورتر است نقل مینمائیم:

۱- این خاطره را «حاجیه خانم مریم جان دریا نورد» صبیبه مرحوم ناخدا عباس بیان داشته و دلیل باززی است برعلاقه مرحوم ناخدا عباس به اعلیحضرت رضاشاه کبیر و مراحم آن شاهنشاه بزرگ به ناخدا عباس، در یکی از سفرهای اعلیحضرت رضاشاه کبیر به بندر شاهپور چون در آن تاریخ ساختمانهای قابل سکونت محدود بوده اعلیحضرت رضاشاه کبیر یک شب در ساختمان محل سکونت ناخدا عباس اقامت میفرمایند. بامدادان هنگام عزیمت، یک سکه پهلوی طلا به ناخدا عباس مرحمت میفرمایند.

ناخدا عباس بقدری آن سکه را گرامی میداشت که آنرا با قاج کلاه خویش حلقه کرده با گردن بند طلائی بگردن صبیبه خود حاجیه خانم مریم جان آویخته است.

(توضیح آنکه دکمه های کت و پالتو و عینک و دسته عصا و نشان جنو کلاه ناخدا عباس تماماً طلا بوده است.)

در سال ۱۳۱۸ که مراسم ازدواج والا حضرت ولایتعهد ایران (اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر) با والا حضرت شاهزاده خانم فوزیه صورت گرفت، والا حضرتین به اتفاق خانواده سلطنتی مصر و همراهان با کشتی مصری موسوم به «محمد علی کبیر» از مصر عازم ایران شدند.

چون کشتی وارد بندر شاهپور گردید، ناخدا عباس دریا نورد، بنا بر وظیفه ای که داشت هدایت کشتی را بعهده گرفت و با مهارت کامل آنرا سالم بکنار اسکله هدایت کرد و مورد مراحم والا حضرت ولایتعهد

## قرار گرفت .

در نتیجه مرحوم ناخدا عباس علاقه مفرطی به شخص اعلیحضرت رضاشاه کبیر و الاحضرت ولیعهد محبوب ایران پیدا کرده اند بطوریکه هر گاه خلافتی یا خطائی از مقامات و مسئولین امور دولتی و مملکتی مشاهده میکردند آنرا به حضور شاهنشاه گزارش میدادند و روی همین اصل، در مدت خدمت خود سه مرتبه بدون دلیل، او را بازنشسته نموده و از ترفیع و اضافه حقوق محروم کردند، ولی مرحوم ناخدا تا آخر عمر مراتب شاهدوستی و وطن پرستی خالصانه خود را حفظ کرد .

۲- شبی مرحوم ناخدا عباس در مسجد نو واقع در محله شنبیدی بوشهر در وسط دایره های سیندزنها نوحه میخوانده - در بین تماشاچیان دوسه نفر جوان فرزند تجار بوشهر که مدتی در خارج از ایران تحصیل کرده و تازه ببوشهر برگشته بودند، ایستاده بوده و آن وضع عزاداری و سیندزنی را باخنده مسخره میکردند - ناخدا عباس در ضمن نوحه خوانی متوجه خنده و حرکات مسخره آمیز ایشان میشود و لذا فوری فرمان «واحد» میدهد .

باید دانست که هنگام سیندزنی بطور «واحد» معمولاً سکوت محض مجلس را فرامیگیرد و کسی صدائی نمیدهد - چون ناخدا فرمان واحد میدهد همه از این واحد بیموقع ناخدا تعجب میکنند و همه منتظر مقصود ناخدا میشوند . در اینموقع ناخدا عباس این درویش را

برای تنبیه آن جوانان بالبدیهه ساخته و با آهنگ رسائی میخواند:

بعضی از کافر لامذهب بدتر زیهود

در عزای شه دین خنده نمودند، چه سود

بگوای کافر بد، مسخره بهر توجه بود (۱)

این تقاضا همه از نطفه شیطان آمد

خانواده ناخدا عباس - ناخدا عباس سه عیال اختیار کرده است



و اولاد او عبارتند از:

۱- عبدالحسن که

در حیات پدر فوت شده

است.

۲- عبدالحسین که

کارمند شرکت نفت

بوده و اکنون بازنشسته

است و در اهواز اقامت

دارد.

۳- بی بی که همسر

آقای سید جلال

نیازمند، کارمند

بازنشسته گمرک بوده

و فوت شده است.

آقای عبدالحسین دریانورد

پسر ناخدا عباس دریانورد

۱- چه بود یعنی برای چه بود



۳- بمان جان که همسر آقای  
انصاری است و فعلاً در کراچی  
(پاکستان) ساکن است .

۵- حاجیه خانم مریم جان  
همسر آقای حاج عبدالکریم  
سعیدی است (۱) و در تهران  
اقامت دارد .

حاجیه خانم مریم جان دختر  
مرحوم ناخدا عباس دریانورد  
همسر آقای حاج سعیدی

آقای حاج سعیدی که در  
بک خانواده مذهبی پرورش

۱- آقای حاج عبدالکریم سعیدی در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در بوشهر  
متولد گشته است- تحصیلات خود را در مکتب خاندها و دبیرستان سعادت بوشهر  
تکمیل کرده است . او ابتدا وارد خدمت فرهنگ شد ولی در سال ۱۳۱۲ شمسی  
بنا بدعوت رئیس دادگستری بوشهر به مدیریت دفتر بدایت شهرستان بوشهر منصوب  
شد که بعداً بدفتر استیناف اهواز منتقل گردید . چون اداره فرهنگ بوشهر بوجود  
ایشان احتیاج داشت او را مجدداً بخدمت معلمی دعوت کرد و او ناگزیر از  
دادگستری استعفاداد و بخدمت فرهنگ درآمد .

در سال ۱۳۱۴ بخدمت گمرکات درآمد ومدت ۲۷ سال و کسری در پستهای  
گوناگون گمرک، مصدر خدمات پر مسئولیت ومهم بوده است و چون در تمام این  
مدت با پا کد امنی وصحت عمل خدمات حساس گمرکی را انجام داده است مکرر  
مورد تقدیر مقامات عالیله گمرک قرار گرفته وبا اعطای پاداشهای نقدی از ایشان  
تشویق بعمل آمده است .

بقید پاورقی در صفحه بعد



دنباله پاورقی صفحه قبل

در شهریورماه ۱۳۴۱ با اظهار قدردانی از خدمات ارزنده ایشان به افتخار  
بازنشستگی نائل گردیده است .



آقای سعیدی از آنوقت  
ناکنون در قلهک تهران  
اقامت دارد و در انجمنهای  
محلی و اجتماعی و فرهنگی  
و مذهبی شرکت دارد و  
یک دوره هم عضویت  
شورای داوری حوزه ۲  
تهران انتخاب و خدمات  
او مورد تقدیر وزارت  
دادگستری قرار گرفته است  
ثمره ازدواج آقای  
حاج سعیدی و حاجیه خانم  
مریم جان دریا نورد شش  
فرزند است بشرح زیر:  
۱- محمد سعیدی متولد

آقای حاج عبدالکریم سعیدی داماد

۱۳۲۵ دکتر در حقوق و

ناخدا عباس دریانورد در لباس رسمی گمرك

علوم سیاسی

۲- عبدالرضا سعیدی متولد ۱۳۲۷- لیسانس هنرهای دراماتیک .

۳- مهناز سعیدی متولد ۱۳۲۹ که با آقای عبدالله حق صفت ازدواج کرده است

۴- شهناز سعیدی متولد ۱۳۳۰ که آموزگار است و با آقای محمد مهدی عباسی

ازدواج کرده است

۵- کلناز سعیدی متولد ۱۳۳۴ که آموزگار است و با آقای ناوبان یکم محمد

حق صفت ازدواج کرده است .

۶- عبدالعباس سعیدی متولد ۱۳۳۸ که فعلا دانش آموز سال ششم طبیعی میباشد



یافته (۱) با همسر از جمندش کدا و نیز از آزادتمندان خانوادہ عصمت و طہارت میباشند از زمانیکہ ازدواج کرده اند، هر جا کہ بوده اند ہمہ سالہ در منزل شخصی، خود مجالس تعزیداری حضرت خامس آل عبا یریا داشته و از روی ایمان پاک بتعزیداری میپردازند و اکنون ہم این سنت دیرینہ را در تہران مرتباً انجام می دهند .

### وفات ناخدا عباس:

ناخدا عباس در سن ۷۸ سالگی در سال ۱۳۳۳ ہجری شمسی در اہواز وفات یافت و در بقعہ امامزادہ علی بن محمد زیار مدفون گردید . روی سنگ مزار او این بیت او را نوشته اند :

من از خدمت آب و این خاک پاک

نیاسودہ ام جز ہوت ہلاک

اہالی آن حدود ضمن زیارت، برای آن مرحوم فاتحہ میخوانند و بعضی شبہا روی قبرش شمع روشن مینمایند .

آقای محمد شریفیان - آموزگار فرہنگ بوشہر اشعار زیر را بمناسبت در گذشت ناخدا عباس سرودہ است .

۱- مرحوم حاج عباسعلی دوانی جد مادری حاج سعیدی کہ مردی با ایمان بودہ منشاء کارہای نیک و مذہبی بودہ است چنانکہ ہم اکنون یک شہر بسیار قدیمی در بوشہر وجود دارد کہ از موقوفات آن مرحوم است و اہالی بوشہر آنرا مقدس می شمارند و شب عاشورا روی آن شمع روشن می کنند.

تو ای دریانورد آخر بزیر گل وطن کردی  
 ز هجرت دوستانت را بسختی در محن کردی  
 تو بودی ذاکر شاه شهیدان زاده زهرا  
 همیشه یادی از مظلوم بی غسل و کفن کردی  
 پریدی زمین قفس بیرون مثال مرغ خوش الحان  
 بهار آمد عزیز من مگر میل چمن کردی؟!  
 تو بودی ناخدا و هم سخن باهر که در کشور  
 بگو ای آشنا با ما چرا قطع سخن کردی  
 شدی پنهان بزیر خاک اما از فراق تو  
 دل فرزند و یارانت پر از درد و محن کردی  
 تو رفتی ناخدا آسوده گشتی از غم دنیا  
 دل بو شهریان از مرگ خود بیت الحزن کردی  
 شریفیان بگوید تسلیت بر جمله یاران  
 چرا که ذاکری بهر شه دین و زمن کردی

\* \* \*

آنچه از اشعار و مرثیه ها و نوحه های ناخدا عباس دریانورد  
 بدست آمده در این کتاب بدینسان چاپ میگردد :  
 بخش اول - قصائد و قطعات و رباعیات  
 بخش دوم - مرثیه ها  
 بخش سوم - نوحه ها

ممکن است بعضی از اشعار و مرثیه‌ها و نوحه‌های دیگری از  
مرحوم دریا نورد موجود باشد که بدست ما نرسیده باشد .

شیراز - بهار ۲۵۳۶ شاهنشاهی

علی قلی بهروزی

بخش اول

**قصائد ، قطعات و رباعیات**



## ۱- بحریه

« در آغاز سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر، چون ایران فاقد بحریه بود و مرحوم دربانورد به اهمیت بحریه ایران برای حفظ امنیت خلیج فارس و میانگ مصالح ایران واقف بود این قصیده را گفته و توسط روزنامه «جبل‌المتین» چاپ کلکتہ آنرا بدولت تقدیم کرد این قصیده در شماره شهر یوزماه ۱۳۰۳ آن روزنامه درج شده است .

همی سازم به جرأت آشکار اسرار بحریه

همی خواهم کد با دقت کنم اظهار بحریه

دمی خواهم جسارت ورزم و عین حقایق را

حضور هیئت دولت کنم تکرار بحریه

اگر چه اولیای محترم امروزه بیدارند

بخوبی واقفند از ثروت سرشار بحریه

یقین دانسته و البته میدانند کامروزه

ترقی و تعالی نیست جز در کار بحریه

همه دانند ایران صاحب دریای آزاد است

و لازم نیست کاین چا کردهد تذکار بحریه

بود دولت موظف تا کند درخواست از مجلس

کد تا در آید مطرح شود گفتار بحریه



وزارت‌خانه‌ای در تحت يك قانون شود دائر  
بعنوانی که در ایران بود آثار بحریه  
نخستین بار باید دولت از هر سو بنادر را  
بیوشاند به پشت قلعه و دیوار بحریه  
که تحصیلات دریائی شود در جامعه تشویق  
جوانان وطن کردند خدمتکار بحریه  
کند حفظ سواحل با جزایر، هم‌چنین نفتش  
ز توپ قلعه کوب و کشتی سیار بحریه  
ز سرحد بلوچستان ایران تا بخوزستان  
بهریک چند میلی پشت آتشبار بحریه  
که تا بحرین باز آید بزیر بیرق ایران  
شود محسوب اندر دفتر و طومار بحریه  
ز ثروت‌های تحت البحریش کشور بود محروم  
برای اینکه خود دوراست از دیدار بحریه  
دهد تشکیل «پورت» اندر بنادر باد و صد آئین  
بدست صاحبان منصب و احرار بحریه  
کند تأسیس شرکتهای در این آب‌خدادادش  
ز کشتی‌های نوساز و منافع دار بحریه  
بهریک از بنساز سازمانهایی کند برپا  
وسائل‌های پورت و کشتی پر بار بحریه

ترقیات این عالم شد از بحریه روز افزون  
 تجارتهای شرق و غرب در بازار بحریه  
 همین با ثروتنان غرب و دولتهای دریائی  
 به ترویج تجارت داده وسعت کار بحریه  
 مگر نه جنگ دیروزی هم از بحریه شد فاتح  
 هم از بحریه وهم عسکر خونخوار بحریه  
 در این صورت نباید دولت ایران کند غفلت  
 بدریای خود از هر سو شود مختار بحریه  
 تو ای «دریانورد» آخر بگو تا چند در خوایی  
 کمان کردم توئی آن خادم بیدار بحریه

## ۲ - شکایت !

«مرحوم دریانورد» از نظر رتبه و حقوق و مزایا، محرومیتهایی  
 یافتند و چون امیدوار بوده که در برابر خدمات صادقانه‌اش بر رتبه و  
 حقوق او افزوده شود و انتظارش عملی نشده، متأسف گشته و این منظومه  
 را که در واقع وصف الحال اوست سروده است :

## هشت بر نیشتر !

من از شمس سبده نده فزون (۱) کس رفتار بد بختیم تا اکنون

۱ - یعنی سال ۱۳۰۹ شمسی

در این مدت بیست سال تمام  
 چنان کز وجودم برون شد دماغ  
 ندانستم آخر گناهم چه بود؟  
 خطائی نکردم درین سرزمین  
 زاقبال برگشته خویشتم  
 که اینقدرها جانفشانی کنم  
 سبب چیست کار قافله ماندهام  
 بوجدان قسم نیتم پاک بود  
 من از خدمت آب و این خاک پاک  
 کشیدند از من بسی انتقام  
 بشد تیره در چشم من روزگار  
 کدامین خیانت من از هزار بود (کذا)  
 کسی را اذیت نکردم ز کین  
 تعجب کنم کاندین دوره من  
 تمام از عمل، نر زبانی کنم  
 که چون علم مخصوص ناخواندهام!  
 و منظورم از آب، این خاک بود  
 نیاسایم الا بوقت هلاک

\* \* \*

کنون خواهم از آب زانم سخن  
 که از سیصد و چار بعد از هزار  
 حوادث بیفزود بر سختیم  
 به اندازه ای سخت شد کار من  
 بگشتم زجان سیر و بی اختیار  
 سپس باخود این راز را در میان  
 به شاهنشده و هیئت حاکمه  
 تظلم نمودم به چندین پیام  
 همه گوشم صفر و شد بی ثمر  
 دهم شرح آب اندرین انجمن  
 نمودم من اسرار آب آشکار  
 فرزون گشت بسیار بدبختیم  
 که شد فاش یکدفعه اسرار من  
 مصمم شدم تا کنم انتحار!  
 نهادم که خواهم کنم امتحان  
 بدربار و دیوان کشور، همه  
 ز بدبختی خویش و عمری تمام  
 نه بخشید فریادهایم انر

ولی انتظاری که من داشتم      نه این بد که تخمی ز کین کاشتم  
 گمانم که انجام خدمت کنم      بد میهن کمک با مقانت کنم  
 ندانستم این خدمت من خطاست      در روحیه ام تا ابد در جفاست  
 گناهم گزارش از این آب بود      که بختم درین باره در خواب بود  
 سه نوبت کنون گشته ام بر کنار      بمنظور خدمت ابا پشت کار !  
 چنین است قانون ملک کیان      که خادم بزودی بر نداز میان !!

\* \* \*

مزن دم ازین راه «دریانورد»      مکن بیش از این با سیاست نبرد  
 تاسی کن از فکر پیشینیان      بسنج این نصایح توبک در میان  
 که فرموده اند از طریق صواب      میانه روی کن بکار انتخاب

مزن بر سپاهی زخود بیشتر

که ابله زند ممت بر بیشتر !!

### ۳- شکایت از مردم بدسیر

داد مظلومیتم گوش فلک زنا کرده کر  
 ناله های زار من باشد همیشه بی اثر  
 هر چه کوشش میکنم در خدمت این آب و خاک  
 نخل امیدم همی گردد ضعیف و بی ثمر  
 آنکسانی که فنون و شغل دریا بی خبر  
 جمله اشخاص تملق گو و زشت و بی هنر

کارشان بالا گرفت از علم مخصوص آنچه‌چنان  
 کز خدائی خدا گشتند جمله بی‌خبر !  
 گرچه عصبِ حقم از اقبال بد شد جلوه‌گر  
 لیک بد تحریکِ مادونهای (۱) پست و بدسیر  
 لیک از فضل خداوند کریم ذوالعین  
 وارث دریا نوردی باشم از جسد و پدر  
 مردم ایندوره ظاهرین و یار سیم و زر  
 نیست ما را صورت ظاهر، نه اندر کیسفر  
 خطسیر خدمتم از زوی صدق و مستقیم  
 سخت می‌بینم وجودم را همیشه در خطر  
 هر چه می‌خواهم زهائی یابم از هر شروشور  
 باز روز خویش را بدینم و از بد بشر  
 منکد از این نوکری دارم همیشه افتخار  
 از خطای این خطاکاران بی‌دین، الحذر !!

#### ۴- وصف الحال

در سال ۱۳۲۰ شمسی مرحوم ناخدا عباس باز نشسته گردید. او که  
 در تمام مدت عمر فعالیت داشت و مخصوصاً علاقه‌مند بود که خدمات  
 ۱- یعنی آنها تیکه زبردست او کار می‌کرده‌اند

در یانوردی خود را ادامه دهد و تا آخرین دقیقه عمر بویان خدمت کند،  
از باز نشسته شدن متأثر گردید و طی این ایات تأثر خود را اظهار  
داشته است :

نخستین بار ، یزدان را گفتم یار	بنام نامی «ایران» شوم شاد
سپس با میهن خود را از گویم	بدقت گفته‌ها را باز گویم
بگویم شمع‌های درد دل خویش	بعنوان وطن بسا میهن خویش
وطن! من با تو از روی حقیقت	بدبستم با دل و جان عهد و الفت
به مفاطیس روح و این جلالت	شدم مجذوب و گشتم پایمالت!
گمانم بد که با این پیر رنجور	وفاداری نمائی تا لب کور
بس از مرگم کنی چندان صبوری	بنالی از غم هجران و دوری
ندانستم بدین زودی تو، ای یار	کنی رنج من بیچاره بیچار
زنی بر خرم من عمرم شراره	شوم حیران دسر گردان دوباره
چرا کردی بدین روزم سزاوار	کناه من چه بود ای ماه رخسار؟!
گمانت سرزده از من خطائی؟	و بسا دادم بروز بی وفائی؟
به وجدان و همین خالک مقدس	نباشد مقصدم جز خدمت و بس!
ندانم مسلکی اندر زماقه	به جز اظهار عشق صادقانه
فقط اقبال کج رفتار گشته	نگویم من قصور از یار گشته!
قصود از تو؟! زبانه لال کردد	تمام از پستی اقبال کردد
عم از اقبال و هم وضع زمانه	شد از بهر تو، تولید بهانه



زمانه روح و فکرم واژگون کرد  
بدقیانوس عشقت واژگون کرد!  
بشد اخلاص خاصم بر تو مستور  
بدچشمت خواز گشتم، از نظر دور  
ولی امیدها دارم من، ای یاز  
که حق کاشف بود در جمله اسرار

\* \* \*

بد من میگفت هشیاری بدمستی  
هم از مال و هم از این جان شیرین  
و لیکن من خطاپندارم اینکار  
هم از ایمان و هم مذهب، هم از دین!  
اگر پیدایشم زمین آب و خاک است  
فقط «حب وطن» باشد مرا یاز  
چرا باید دریغ از جان فشانی  
و گر اجدادم از این خاک پاک است  
من این خدمت به آب و خاک ساسان  
کنم من در ره ملک کیانی!  
گر از این راه برناید امیدی  
بجان و دل کنم، تا باشم جان  
نوید دل دهم در کار میهن  
زدیگر ره دهم دل را نویدی  
برای پیشرفت خدمت خویش  
شوم باشوق، خدمتکار میهن  
ز نیروی موانع با متانت  
خشونت‌ها بکار آورم، کم و بیش  
دهم بر خدمت میهن ادامه  
کهی تسلیم و گاهی استقامت،  
نه مزدی خواهم و نه کارنامه

\* \* \*

بیا «دریانورد» از روی تدبیر  
تو دامان وطن را سخت برگیر  
ز فرط احترام و جاه میهن  
همیشه باش خاطر خواه میهن  
مخور غم کز هزار و سیصد و بیست  
شدی خانه نشین و چاره ات چیست!

نداری چاره‌ای غیر از صبوری      نکردی در وطن خواهی صبوری  
ولی افسوس با این دست بسته      تمام عمر بسا قلب شکسته  
به زنجیر جفا بودی گرفتار      نکردی خدمت خود را نمودار!

## ۵ - حیرت

«مرحوم دربانورد که ایمانی پاک و طبع حساسی داشته است، از مشاهده حرکات و رفتار بعضی «بی بند و بارها» و اشخاص حریص و ناپاک متأثر گشته و این آیات را سروده است و در واقع درد دلی کرده است!

من اندر این محیط امروزه مبهوت و پریشانم

نه تشخیصی دهم درد و ندانم چیست درمانم

نه بینم محرمی تا خود دهم شرح درون دل

نمیدانم کرا گویم، کرا جویم، کرا خوانم؟!

شبی در عالم رؤیا زپیر دیر پرسیدم

کدام تاکی در این ظلمات و گمراهی خرامانم؟!

چرا لامذهبی با اکثریت کرده عرض اندام

بمیهن در اقلیت فنا شد دین و ایمانم

ندانستم من آن دین مقدس از چه ملغی شد

چه شد آن مجلس و کابینه و آن تحلیف قرآنم؟

چه بد دیدم من از آن دین و آئین مسلمانی

که بد بختی و بی دینی کنون بگرفته دامانم

حمیت‌های ناموسی، چه شد در کشور ایران  
 چرا بی‌غرتی بگرفته از هر سو گریبانم؟  
 نه دینی و نه آئینی که سازم تکیه‌گاه خود  
 نه کبرم نه یهودیم، نه ترسام، نه مسلمانم!  
 نگاهی کرد از روی تأسف با دوصد معنی  
 که یعنی پاسخی نبود از گفتار سخنانم  
 بگفتم پس کرا باید شناسم زهنمای خود  
 من اکنون خویش را خواهم شناسم، نبود امکانم  
 ندانم کیستم یا چیستم من اندرین گیتی  
 کزین پیدایش و خلقت، درین دنیا پشیمانم  
 پشیمانی اگر چه نیستش اندر جهان سودی .  
 ولی منم نمیدانم زیان و سود عصیانم!  
 ندانم از وجود همچو من در این محیط امروز  
 چه تأثیری بدبخشاید که من آنرا نمیدانم!  
 مقدر از وجود من چه منظور و نظر بودش  
 چه بد مقصود از این خلقت و این سر و سامانم؟  
 نه انصاف و مروت یافتد نه در وجود من  
 نه انسانیت و وجدان بود در جسم و در جانم

ندارم يك رگ غيرت و يا يكجو جوانمردی  
 نه رحم و نه مروت باشدم ترفند انسانم  
 بظاهر نيك و در باطن قسى القلب و بی معنی  
 بجز پستی و لاقیدی نباشد بدو (۱) و پایانم  
 ترحم نیست اندر این دل سخت و سیاه من  
 برای خدمت نوع بشر من خود گریزانم  
 طمع کار و حسود و ظالم و بی علم و بی ایمان  
 کله بردار و دزد و خائن و پول است و جدانم  
 اگر اندر دوائر گشته باشم مصدر کاری  
 فقط تأمین کنم آینده طبق عهد و پیمانم!  
 خدا و شاه و میهن را کنم ورد زبان خود  
 و لیکن در خفا سردسته دزدان مکرانم  
 ربایم هستی دولت و ملت باز میگویم  
 که من خدمتگزار جدی اندر ملك ایرانم!  
 عیوب این جهان بکسر بود اندر وجود من  
 نمیدانم چسان مشهور سازم نام و عنوانم  
 ندانم بود و نابودم در این گیتی چه حکمتهاست  
 ندانستم من این تعبیر و زین تفسیر حیرانم

۱- بدو یعنی ابتدا و آغاز

توای پیرمغان از این معما گو چه فهمیدی؟

که من این حکمت عظمی بد عقل خود نسجانم! (۱)

جوابی مختصر فرمود در پایان گفتارم

که منم چون تو در اوضاع این کیتی نکهبانم؟

و اما طبق تاریخ و علامانی که می بینم

قریباً انتظار مقدم یوسف به کنعانم

بیا «دریانورد» از شادباش من توشادی کن

بگو هر دم که من از عاشقان کوی جانانم

### ۶- از محسنات پایه پنج!

«مرحوم دریانورد» در سال ۱۳۰۹ شمسی بد پایه پنج ارتقاء یافتند و

در سال ۱۳۲۰ با همان پایه پنج باز نشسته شده و بعداً که دوباره بکار

دعوت شده است باز همان پایه پنج داشتند است - از این رو متأثر شده

و این شعر «مستزاد» را سروده است .

چون پایه پنجم

دایم من از این بخت بد خویش بجنم

چون پایه پنجم

عمریست درین پایه و عنوان قشنگم

ایمرد سخن سنج

از سال هزار و سه صد و نه شده ام پنج

چون پایه پنجم

اکنون من از این پایه خود مست و ملنگم

۲- نسجانم یعنی نمی نسجم

گویند بدادند به اشخاص دو پایه  
 دایم من بیچاره نگر در تب و رنج  
 زمین پیشروها نکسم هیچ تعجب  
 بازست بروی همه، من ناظر گنج  
 مافوق بفکر است کند آتیه تأمین  
 حتی ندهد گوش بگفتار جفنگم  
 مادون تأسی کند از مسلک مافوق  
 لیکن بهدف کی زند این تیر خدنگم  
 مردم همه بیراهه رسیدند بمقصود  
 من عاشق این پرچم رعناى سدرنگم  
 این پنج چد پنجی است که با من شده همدم  
 مانوس به این پنج و کنون بادف و چنگم  
 این دوزه بود دوزه پستی و خیانت  
 من مسلک پوسیده خویش است به چنگم  
 من مسلک خود را نتوانم دهم از دست  
 زیرا که همین واقعه شد توپ و تفنگم  
 امروز ندر روزی است که در خدمت ایران  
 خدمت و خیانت بتوان نیک بسنجم  
 در پنج شدم باز نشسته سته بیست

با خرج و کرایه  
 چون پایه پنجم  
 کاین راه تقلب  
 چون پایه پنجم  
 با دیده بدبین  
 چون پایه پنجم  
 با شدت و باشوق  
 چون پایه پنجم  
 بی آتش و بی دود  
 چون پایه پنجم  
 در مملکت جم  
 چون پایه پنجم  
 چون نیست امانت  
 چون پایه پنجم  
 اینکار بود پست  
 چون پایه پنجم  
 این کشور ویران  
 چون پایه پنجم  
 بیچاره چو من کیست؟

باز آمده‌ام بر سر شغل خود و لنگم  
 باز آمده‌ام بر سر اینکار دوباره  
 لیکن من از این واقعه خود کیج و دونگم (۱)  
 بر بندم از این حیث زبان، هیچ نکویم  
 با این همه پیشینید و تبعیض نرنجم  
 چون پایه پنجم  
 با ساز و فکاه  
 چون پایه پنجم  
 وینسراه نیویسم  
 چون پایه پنجم

## ۷ - آزادی زنان

« این قطعه را مرحوم «دریانورد» بمناسبت جشن هفدهم دی  
 (روز آزادی زنان ایران) که بدست توانای اعلیحضرت رضا شاه کبیر  
 در سال ۱۳۱۴ انجام پذیرفت ساخته است »  
 دلم در دام زلف عنبرین او بگیر افتاد  
 چو مرغی کز پی آب و پی دانه اسیر افتاد  
 اسیر زلف شد آخر دلم زان شوخ طنازی  
 که با هر غمزهاش از هر طرف جمعی کثیر افتاد  
 ندیده بود چشمی این هلال ابرویش را  
 چو چشم من که در آن لحظه بر ماه منیر افتاد  
 کنم وصف جمالش یا از اخلافتش سخن رانم  
 ز اوصافش همین بس کان پر پر رخ بی نظیر افتاد

۱- دونگ - بفتح اول و دوم یعنی گنج و حیران

بنازم شست و آن تیزی مقرض عدالت را  
 که دام کیسوانرا قطع وزلف او قصیر افتاد  
 چو قطع زلف با پر تاب چادرها تصادف کرد  
 فقط دربدو امر او از خجالت سر بزیر افتاد  
 سپس با زلفهای کوتاه و رخسار بی برقع  
 میان اجتماع خلاق در معبر دلیر افتاد  
 نمایشگاه شیرینش بهر نهضتگه نسوان  
 به پیش آهنگی هر دسته نطق و خیر افتاد  
 بحمدالله رها شد قلبم از دام بلا لیکن  
 زدست دزد بیرون شد، بچنگ فالگیر افتاد!

### ۸- در مرگ فرزند خود سروده است

«مرحوم دریانورد فرزندی داشت بنام «عبدالحسن» که در اثر بیماری  
 و با غفلت طبیب او که نامش «راسخ» بوده و در خر مشهر اقامت داشته در  
 جوانی جهان را بدرود گفته است. این ابیات قطرات اشک پدری است  
 که در فقدان فرزند خود ریخته است.»

فلك زد قرعه بر نام من زار	بدین اقبال بد گشتم سزاوار
سزاوارم درین دنیای فانی	که بینم داغ همچون نوجوانی
ندانم از چه غافلگیر گشتم	اسیر «راسخ» بی پیر گشتم



طبیب جاهل ناآزموده  
 ز تشخیص مرض خود بوده فاقد  
 عجب دیدم من این پستی زراسخ  
 از این پستی چرا غفلت گزیدم  
 سه شنبه بود و اندر ماه بهمن  
 بگویم شرح سال شمسی او  
 یک و سه و دو و پنج بی کم و کاست  
 برفت از دست من فرزند دلبنده  
 ندانستم زگرگ خفته در راه  
 ندانستم بزودی چرخ گردون  
 بمن گویند جمعی زآشنایان  
 ندارد گریه، میگویند، سودی  
 بیاسخ گویم ای یاران دلسوز  
 که پردازم زفرط بیقراری  
 و لیکن اختیاری نیست اینکار  
 یقین دارم ندارد گریه تأثیر  
 ولی داغی است، آنهم داغ فرزند  
 مقدر بامن مسکین چنان کرد  
 ۱- یعنی سال ۱۳۲۵ شمسی

که چشمی در طبابت ناگشوده  
 و داروهای قبل از جنگ فاسد  
 و این تولید بدبختی زراسخ  
 همه نادیده در یک جا خزیدم  
 که نازل شد بلا در خانه من  
 بسوزم زآتش بدبختی او  
 که از سمت چپ آید جانب راست (۱)  
 جوان نورس، شیرین تر از قند  
 بماند یوسفم در قعر این چاه  
 زند بر خرمن عمرش شبیخون  
 رسانم کاین مصیبت را بیایان  
 فغان و ناله خود دارد حدودی  
 نیم مایل در این ایام نوروز  
 دعادم گریه و افغان و زاری  
 زبیداد فلك و ز چرخ غدار  
 توانا بوده دایم دست تقدیر  
 که بهبودی نیابد قلب تا چند  
 بهار عمر فرزندم خزان کرد

کرفت از دست من آندسته کل	که توان کرد در دنیا تحمل
جهان تا بوده در نیرنگ بوده	همیشه با بشر در جنگ بوده
ولی غفلت زمن گردید شامل	در اطراف طبیب، اکنون چه حاصل؟
چه حاصل باشد از بهر من زان	پس از مرگ «حسن» اینگونه گفتار
تو ای «دریانورد» از داغ فرزند	زمین گیر و پریشان حال، تا چند؟
سبوری پیشه کن، شکر خدا کن	بعهد خویش در دنیا وفا کن

### ۹ - اروپا عالم را تهدید میکند

مدتها پیش از جنگ بین المللی دوم، مرحوم دریانورد از دسته بندیها و جریانهای سیاست دول اروپائی حس کرده بود که اروپا عالم را بجنگ بین المللی دیگری تهدید میکند - از اینرو این منظومه را ساخته است .

جهان امروزه از اوضاع خود بیحد خطر دارد

چرا که شیوه های نوین در زیر سر دارد

بد پشت پرده بس نیرنگها بینم نهان لیکن

بچشم گر نمایان نیست، در قلبم اثر دارد

نمایشها در اطراف اروپا میشود ظاهر

حکایتها زیسیم جرائد خود خبر دارد

ندارد راستی در مجمع بین الملل قدری

نه در بازار عالم قیمتی نزد بشر دارد

دول کوشش کنان از هر طرف تو پدید یکدیگر  
ملل هم زمین رویه اختلافات نظر دارد  
پس از آن جنگ عالم سوز و تأثیرات امر و زش  
عموم از سلب اطمینان بهم این شور و شر دارد  
تمدن در اروپا جمله مغلوب حسادت شد  
که محفل های جنگی در نظر شوق القمر دارد  
همه منظورشان از قسمت شرق است و افریقا  
فقط تولید جنگ و دشمنی از این ممر دارد  
نه انصاف و مروت مانده در سرتاسر کیتی  
زمحو دین و آئین عالمی زیر و زبر دارد  
ضعیف و بی‌نوا از هر طرف مغلوب و سرگردان  
قوی چون وحشی خو نخوار و اسمی از بشر دارد  
اخیراً اعتقادات بشر شد آنچه نماند فاسد  
که قتل و غارت از هر سو بجان یکدیگر دارد  
شجره هاییکه قبل از قرنها شد غرس این منظور  
کنون زمین میوه های ظلم و خون ریزی ثمر دارد  
اروپا سلب آسایش کند ، عالم کند تهدید  
یقین از جنگ ماضی خدعه های بیشتر دارد

توای «دریانورد» از گردش وضعی چه میفهمی  
بجز تولید روز و شب که این عالم زبر دارد؟!۱

## ۱۰ - تغزل

ندانم چون کنم با این غزالان سیه چشمان  
که بایک غمزه بر بایند دینم را وهم ایمان  
ندام پیش و پس دارم زدست این جفاکاران  
نه عقل اینکه خود را وارهانم اندرین سامان  
چو مجنونان کنم رو اندرین دریای بی پایان  
زد دریای خلیج و بحر چین تا ساحل ژاپان (۱)  
ز بحر احمر و افریق و هند و سند تا مکران  
ز حد مصر و بغداد و تمام ملک خوزستان  
چو رو آرم بساحل بینم آنرا در آن بستان  
که با طرح نظام آراسته چون لشکر آلمان!  
بخود گویم نداری چاره‌ای، ای بینوا کپتان (۲)  
بغیر از اینکه بشتابی تو خود در این ره پیچان  
نخستین همی ز منم بر خود، مبادا از بی شیطان  
شتابی تا شوی ایندم تو خصم صاحب قرآن

۱ - یعنی ژاپون ۲ - کاپتان - یعنی ناخدای کشتی و مقصود دریانورد است

بخط عاشقی وارد شدی با دین و با ایمان  
گرامی دارا یمان را و بخرام اندرین میدان  
چو رو آری بمیدان، دل قوی دارا اندر آن هامون  
مکن اندیشه و خوف از سپاه و لشکر آنان  
کسی کو خود بود فرمانده بحریه ایران  
زند شبخون بدان لشکر ز تو پمر کب گیلان (۱)

۱- شبخون مخفف شبیخون است و مر کب گیلان یعنی کشتی ایکه نامش گیلان  
بوده و گویا فرمانده آن بوده است .

# قطعات

---

## تبریک نوروز ۱۳۳۰ خورشیدی

خورشید طبق عادت دیرینه از جنوب  
در بازگشت خود به خط استوا رسید  
نوروز باستانی ایران باستان  
با صد هزارها گل و ریحان فرا رسید  
آوازه‌های قمری و بلبل به شاخسار  
فرخنده سالها در دولتسرا رسید  
خوشبختی و سرور در این موسم بهار  
از نعمت بلند شهنشه (۱) بما رسید

## پیری و فرسودگی

فرسودگی پیری ازعکس من هویداست  
واندر شعایل من آثار مرگ پیداست  
افسوس مدت عمر نسبت به خاک میهن  
من خدمتی نکردم، از مانع چپ و راست

---

۱- مقصود اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر است

## سزای نیکی بدی است!

بِعالَمِ هَر كِه رَا نَانِي رَسَانِي      و در حقش نمائی جانفشانی  
يَقِينِ دَانِ كَاوَعِدُو كَرْدِدِ بِيْجَانَتِ      كَنْدِ كُوشِشِ بَرَايِ قَطْعِ نَانَتِ!  
شَنِيْدِمِ اَيْنِ مِثْلِ زَانِ پِيْرِ رَنْجُوْر      كِه اُو مِيْگُفْتِ: دَر دُنْيَا سْتِ مَشْهُوْر  
سَزَايِ نِيْكَ بَدِ بَاشَدِ دَر اِيْامِ      هَر آ نَكْسِ كَرْدِ نِيْكَيْ، كَشْتِ بَدِ نَامِ!

## پندنامه دريانورد

كَلِيْدِ كَنْجِ نَكُو نَامِي و سَعَادَتِ مَرْدِ      بَه چَهَارِ پايَه مَهِيَا شَدِه اَسْتِ چُونِ زَر زَرْدِ  
اَوَّلِ زَخْوِي خَوْشْتِ كَر كَنِي تُو جَلْبِ قَلُوْبِ  
مِيانِ جَامِعَه دَر مِيهَنْتِ شُوِي مَحْبُوْبِ  
دُوْمِ چِنَانِچِه شُوِي مَصْدَرِ نَكُو كَارِي  
خُدَايِ عَزُو جَلِ مِي كَنْدِ تُو رَا يَارِي  
سُوْمِ چِنَانِچِه تُو بَا خَلْقِ سَا ز كَارِ شُوِي  
بَه پِشْتِ تُو سَنِ عَزْتِ يَقِينِ سُوَارِ شُوِي  
چَهَارْمَشِ رَه بَارِيكِ بَر دُبَارِي مِيْنِ  
بَكْنِ تَحْمَلِ و اَز لَطْفِ حَقِّ تُو يَارِي مِيْنِ

## در وصف مرحوم حاج محمد نصوري فرزند حاجی نوۀ ناخدا علی زار حاجی

اَز هَمْتِ بَلَنْدِ تُو اِي زَا دَه نُصُوْر      بَا صَدِ جِهَانِ تَشْكُرِ، دَارَمِ بَسِي قُصُوْر

مدیونم از مراحم تو تا کنار گور

این بنده از محبت و از این مساعدت



در وصف

حاج عبدالکریم سعیدی (۱)

اسمت کریم و نام و نشانت سعید باد

ابرا از همت تو ز حاتم بعید باد

آن حاتم زمانه که ضرب المثل شده

در پشت پرده کرمت ناپدید باد

عکس دیگری از آقای

حاج عبدالکریم سعیدی

در وصف مرحوم محمد مهدی آدمیت

فرزند حاجی علی اکبر شیرازی دلال

این قبای آدمیت بر منت زبینه نیست

آدمیت در جهان زبینه هر گنده نیست

بررسی کن خویش را بشناس در اصل و نسب

چونکه هر جوینده بیش از شأن خود یا بنده نیست

---

۱- آقای حاج عبدالکریم سعیدی داماد مرحوم دریا نورد است که شرح حال او

در مقدمه ذکر شده است .



# رباعیات

## پاسخ شاد باش عید نوروز

آن یار گرامی چو درین سال جدید

یناد از فدوی کرده درین موقع عید

منهم بصد افتخار تقدیم کنم

تبریک صمیمانه درین روز سعید

بیزارم از این ریاست و دفتر خویش      مایوسم از این امور و سر بندر خویش

تا چند تحمل چنین زجر کشم      از این همه موزیان دور و بر خویش!

گویند بمن زود چرا پیر شدی      وز بندر شاپور چرا سیر شدی

بنگر رفقای رذل تو مرد شدند      تو چون خر و امانده بگل گیر شدی

گویم نه مگر بنده کنه کار شدم      ز انجام همین وظیفه من خوار شدم

گفتند که حب میهن از ایمان است      از روی همین اصل گرفتار شدم!

گویند چرا زپول رو کردانی      در زندگیت بی سر و بی سامانی

هم رنگ جماعت ارشوی در کشور      با ثروت و جاه، در صف اعیانی!

گویم من از این عقاید پست و بیلید      بیزارم و دارم اعتراضات شدید

از هم چو جماعتی که خائن بوطن      باشند در این دوره و این عصر جدید!

من گردش وضعی زمین را دیدم	تولید شبانه روز را فهمیدم
ضمناً حرکات آن بدور خورشید	در دورهٔ سال، هر زمان سنجیدم
چون بخت بدم ز خواب بیدار نبود	نسبت بمن این دهر وفادار نبود
قصدم که کنم بخاک میهن خدمت	در این کشور برای من کار نبود
گفتم دوران چرخ ظاهر سازی است	اوضاع و امور این جهانی بازی است
این گردش انتقال و وضعی زمین	مختص تقلبات و حقه بازی است
گفتی که حقیقت است اوضاع جهان	از سال و مه و روز و شبش کشته عیان
انصاف و مروت و عدالت به بشر	داده است خدا به بندگانش یکسان
اکنون تو بیا گردش افلاک نگر	وضعیت این چرخ خطر ناک نگر
کن کشف همین قسمت مسکونی ارض	تولید فسادها از این خاک نگر
اوضاع جهان تقلب و نیرنگ است	که صحبت صلح و گاه حرف جنگ است
نبود مگر از حسادت نوع بشر	کاوغافل از افتضاح نام و ننگ است
فرزند عزیز بهتر از جان پدر	کوشش بنما بعلم و تحصیل و هنر
تا وقت بلوغ خویش آزاد شوی	از فقر و گرفتاری و از بیم خطر
ای دخترک عزیز مادر و پدر	تحصیل خود از دست مده شام و سحر
در موقع رفت و آمد از دانشگاه	شولال و کر و کور توان در معبر!

کفتار من و گفته خیام یکی است  
طرز سخنم در همه ایام یکی است  
یک دانه و یک خوانم و یک گویم باز  
چون درد جهان جمله سرانجام یکی است

بخش دوم

## مرثیه‌های دریانورد

مرحوم ناخداعباس دریانورد روی ایمان پاك و ارادت سرشاری که  
بخانواده عصمت و طهارت علوی داشت و مخصوصاً نسبت بسرور آزادگان  
و پیشوای شهیدان، امام حسین علیه‌السلام عشق میوززید مرثیه‌ها و  
نوحه‌های زیادی در مصیبت ائمه اطهار سروده است.

در این بخش مرثیه‌های او چاپ می‌گردد.



## رفتن امام حسین (ع) بمیدان جنگ

« این شعر را مرحوم دریا نورد هنگامیکه سینه‌زنها «بطرز واحد» سینه میزدند با آهنگ شیوا و جذابی میخواند و هنگامیکه او این اشعار را میخواند جز صدای زدن سینه، کوچکترین صدایی از کسی بر نمیخواست! »

\* \* \*

نوبت جنگ بد سالار شهیدان آمد

بر در خیمه شهنشاه غریبان آمد

گفت کی خواهر غمدیده زارم، زینب

صبرم از حد بگذشت و بلبم جان آمد

کیسوی اکبرم از خون سرش بسته حنا

بعد اکبر نتوان زیست در این دارفنا

کی چنین بوده خلیل الله، در کوه منا

که علی اکبر من بالب عطشان آمد

نوگل باغ حسن، قاسم نو دامادم

نور چشمان بتول، ابن اخ ناشادم

خواهر اکی رود این واقعه من از یادم

قاسم از حجله که عیش به میدان آمد

خواهرا قامت عباس و علمداری او  
پاسبانی حرم کردن و این یاری او  
صولت حیدر کسار و وفاداری او  
در صف جنگ که سقای یتیمان آمد

پسر سعد نه رحمی به علی اصغر کرد  
نه هم از قاسم و عباس و علی اکبر کرد  
آنچه باید نکنند کرد و دیگر خواهد کرد (کذا)  
طمع کندم ری مست و شتابان آمد

خواهر از پور علیم تو نگهداری کن  
همه اطفال صغیرم تو پرستاری کن  
دم مرگم جلو خصم تو خودداری کن  
تا نکویند که زینب سوی میدان آمد

خواهرا اهل حرم بانو سپردم، رفتم  
جمله جور و ستم با سپردم، رفتم  
شرح آینده عابد به تو گفتم، رفتم  
اینهم از روز ازل وحی زیزدان آمد

\* \* \*

شه دین روبروی لشکر کفار رسید  
چون رجز خوان به بر قوم ستمکار رسید



گفت : ای قوم کنون نوبت بیکار رسید

نوشم این جام شهادت که زجانان آمد

من که فرزند رسول ثقلینم، ایقوم

نورچشم اسداله و حسینم، ایقوم

حضرت فاطمه را « قره عینم » ایقوم

شان ما از بر حق آیت قران آمد

مادر من بود از بنت رسول دوسرا

حسین نیست مگر نور دوچشم زهرا؟

آخر ایقوم کشیدم زچه در این صحرا

حکم قتل زبرزاده سفیان آمد

جمله یاران و عزیزان من ایقوم پلید

تشنه کشید چرا، ازچه؟ هم ازظلم یزید

من خطابم بتو هست ای پسر سعد عنید

از چه واجب بتو قتل من و یاران آمد؟

فاش گویم بشما، قوم لعین کافر

من نخواهم دیگر این زندگی آخر، لشکر

بعد عباس علمدار و علی اکبر

قطع امید من و عمر به پایان آمد

میکشیدم، بکشیدم، بدهیدم آبی  
یکه ماندم من و نبود دیگرم اصحابی  
جگرم سوخت ز اطفال و از این بی آبی  
عطش تشنه لبان عرش بلرزان آمد

\* \* \*

این بگفت وز کمر تیغ شرربار کشید  
ذوالفقار دوسر حیدر کراز کشید  
نعره از سوز جگر آن شه ابرار کشید  
کز نهییش همه خصم گریزان آمد

کشت لبریز در آن دم قدح صبر امام  
قصد آن کرد که سازد سپه خصم تمام  
دست بر قبضه شمشیر و رها کرد لجام  
ذوالجناح شه لب تشنه بجولان آمد

حمله بر قوم دغا کرد حسین ابن علی  
خوب بر وعده وفا کرد حسین ابن علی  
هر زمان روزه سما کرد و به آواز جلی  
گفت یارب که جنگ من وعدوان آمد

خویش رازد به صف لشکر بیحد و شمار  
مضمحل ساخت سپه را شه لب تشنه زار

گفت: افسوس که هم تشنه‌ام و هم بی‌یار  
 کمرم خسم زغم قتل جوانان آمد  
 پسر سعد چو آن رزم و شجاعت را دید  
 گشت مأیوس و در آن معرکه بر خود لرزید  
 چاره را منحصر از دور بجز تیر ندید  
 تیرها بر هدف از دور چو باران آمد  
 گشت مجروح تن شه زجراحات زیاد  
 دست از جنگ کشید آن دم و بر دست نهاد  
 اکبر و قاسم و عباس بیاورد به یاد  
 باز لشکر به برش کرد و فراوان آمد  
 \* \* \*  
 شه‌دین چون زردی زین بزمین شد مایل  
 جبرئیلش بفرس بود بهرسو مایل  
 تا بخاک آمد و فرمود بیا ای قاتل  
 صبر کن خواهرم از خیمه در افغان آمد  
 یک‌نگاهی طرف خیمه به حسرت بنمود  
 زین عبارت بسوی خواهر خود لب‌بگشود  
 گفت: خواهر کشدم شمر لعین مردود  
 پای چکمه بسر سینه عریان آمد

خواهر! از حالت اطفال همه باخبرم  
 هم اسیری سوی شام بود در نظرم  
 خواهر اندیشه مکن همره تو همسفرم  
 شو مهیا که کنون ناقد عریان آمد  
 \* \* \*  
 بازالها بحق پهلوئی مجروح بتول  
 زوجه حیدر و مام حسنین، بنت رسول  
 این عزاز را تو زما جمله بفرمای قبول  
 تا قیامت بجهان شیعه بریشان آمد  
 «فاخدا» بزم حسین است بگو شریں تر  
 تا بگردد بعزا شعر تو همچون گوهر  
 چشم امید تو بر شاه جوانان اکبر  
 هم زلف و کرم قادر منان آمد  
 بازالها تو بدم نصرت این «شاه جوان» (۱)  
 که شود سلطنتش بر همه آفاق عیان  
 ملت کمرش از نو سر ره بر گردان  
 «توده» (۲) از روی همین اصل گرفتار آمد

۱- شاه جوان مقصود اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر است  
 ۲- توده مقصود حزب منحله توده است که غیر قانونی اعلام گردید و خائنین آن  
 حزب گرفتار شدند.

## در مصیبت علی اصغر گوید

چو تیر از شصت آن ماعون ره‌اشد  
به حلق اصغر از کین آشنا شد  
غلط گفتم همان تیر سه شعبه  
بیامد تا بقلب مصطفی شد  
در آندم حضرت زهرا بد جنت  
پریشان کیسوان زین ماجرا شد  
ز ظلم کوفیان و لشکر شام  
کمان قد علی مرتضی شد  
از این غم عالم و آدم عزادار  
حسن زین ماجرا صاحب‌عزاشد  
زمین از خط سیر انتقالش  
بکلی منحرف اندر هوا شد  
بد یکسو زهره و یکسو عطارد  
قمر یکباره خارج از فضا شد  
عموم انبیا را چشم گریان  
ندا از جانب حق گشت ظاهر  
ملائک مات از صبر حسینی  
که آن طفلک جهید و بیصدا شد  
برید آن حلق نازک تابنا گوش  
بدست باب و اندر خون شناور  
به چشم تر همی میگفت راوی  
شهادت کربلا اندر مناجات  
بخون حلق طفل شیر خوارم  
محاسن بین چسان رنگ‌خناشد  
حسین یکباره ذکرش با خدا شد  
حسین ابن علی با چشم گریان  
روان آندم بسوی خیمه‌ها شد  
ز تیر حرمله وز کربیه شاه  
صدای شیون از هرسو بیاشد

به بین «دریانورد» از آل سفیان  
چسان هنگامه‌ها در کربلا شد

## تضمین اشعار حافظ

لبالب گشته از خونابه غم ساغر دلها  
الایایها الساقی ادر کأساً و ناولها  
بگرداب بلای کربلا زینب زغم میگفت  
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها  
میان خاک و خون ای جان خواهر خفته ای تا کی؟  
جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها  
بخون رنگین محاسن کرده ای از حنجر اصغر  
که سالک بی خبر نبود ذراه و رسم منزلها  
زییچ سنبل مشکین کیسوی علی اکبر  
ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها  
عروس بینوا با صد نوا میگفت یا قاسم  
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها  
دمادم شهر بانو سر بزافو میزد و میگفت  
متاماتلق من تهوی دع الدنیا و امهلها  
غم قتل حسین ای دل بود هر روزه درد افزون  
نهان کی ماند آن رازی کز سازند محفلها  
بنال ای «فاخدا» اندر عزای زاده زهرا  
که تاروز قیامت سوخت باید جمله دلها

زبان حال مادر علی اصغر بر سر نعش طفل ششماهه خود  
( بفرض اینکه در گاهواره است )

لایه لایه طفلك ششماهه من - لای لای

لایه لایه مونس روز و شب من - لای لای

مادر از هجرت چسان سازم تحمل را فراق

کی تو انم منصرف کردم من از این اشتیاق

طفلك من عزم میدان کرد دورفت از بهر آب

گشت سیراب و بیامد سوی من با صد شتاب

لایه لایه طفلك ششماهه من - لای لای

لایه لایه مونس روز و شب من - لای لای

یعنی ای مادر شدم سیراب از آب فرات

یباقتم از محنت آینده دنیا نجات

مادر از هجرت چه سازم؟ میردی از پیش من

تاقیامت به فکر دد ایندل صد ریش من

لایه لایه طفلك ششماهه من - لای لای

لایه لایه مونس روز و شب من - لای لای

مادر از هجرت بشد این زندگی بر من حرام

من نمیخواهم دیگر دنیا و مافیها تمام



بارالها، اصغر لب تشنه‌ام سیراب شد

از عطش چون شدرها راحت شد و در خواب شد

لایه لایه طفلك ششماهه من - لای لای

لایه لایه مونس روز و شب من - لای لای

یکطرف خشکیدن پستان و یکسوق حط آب

یکطرف چون مرغ سرکنده بدی در انقلاب

تا بمیدان رفت و بعد از لحظه‌ای سیراب شد

با گلوی یاره در دست پدر در خواب شد

لایه لایه طفلك ششماهه من - لای لای

لایه لایه مونس روز و شب من - لای لای

بارالها نوکل آغوش باب و خواب ناز

در محیط استراحت تا قیامت بی نیاز

اصغر من همراه اخوان، بنی اعمام خویش

کرد یاری باب و نیک انجام داد اسهام (۱) خویش

لایه لایه طفلك ششماهه من - لای لای

لایه لایه مونس روز و شب من - لای لای

«ناخدا» دیدی چسان کردند با طفل صغیر

حرمله يك شربت آبش بداد از نوک تیر

۱- اسهام یعنی سهم و قسمت خود

تأقیامت شیعه گر خون بارد از این شور و شین

جای دارد در عزای نو گل باغ حسین

لایه لایه طفلک ششماهه من - لای لای

لایه لایه مونس روز و شب من - لای لای

## بحر طویل

شیعندن بسر زده وفا، بعزای نو گل مصطفی

که بریده شمر لعین ز کین، سر آن جناب را ز قفا

چو شنید خواهر مضطربش، که بریده شمر لعین سرش

بدرید جامه صبر وزد بر آن صبیبه مررتضی

چو بدید جسم برادرش که نه بد بتن سر انورش

بشنید از ره حنجرش که بخواند سوره هل اتی

بنمود روزه برادری و خطاب بر تن بی سری

که کدام قوم ستمگری، بجهان نموده چنین جفا

بمقام جد مطهرت، بجلال باب غضنفرت

تو بحق حرمت مادرت بده پاسخ ای شه لافتی

تو برادرا بگواز وفا سخنی به زینب بی نوا

تو به نوجوانی قاسم و تو بقلب پاره مجتبی

سرتو بروی سنان کین، تنت او فناده ابر زمین

هم اسیر فرقه دون به بین حرم مطهر مصطفی

بنگر تو پورعلیل خود و حرمسرای جلیل خود  
همه دختران ذلیل خود بمیان لشکر یحیا  
بنگر چسان شهدای خود بزمین و دشت بالای خود  
همه اوفتاده بجای خود ز جفای فرقه اشقیا  
توشها به بزم عزانگر، تو بمحفل و این سرانگر  
همد شیعه باوفا نگر، نظری به مجمع بی ریا  
بده نصرتی به شه جوان، (۱) که شده بعالمیان عیان  
زیاست وز عدالتش، متحیر و همه یکصدا  
چه حزین نوای تو ناخدا چه قیامتی است درین عزا  
چه عزا؟، عزای شهنشهی که نموده وعده خود وفا  
۱- مقصود اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر است

## بخش سوم

# نوحه‌ها

مرحوم ناخدا عباس دریانورد، در زمان حیات خود، هر وقت در بوشهر بود، در مجالس روزه‌خوانی ایام ماه محرم و صفر و رمضان و سایر روزهای سوگواری شرکت میکرد و بعد از روزه، در مجلس سینه‌زنی بوشهریها که بطرز جالبی اجرا میشد شرکت میکرد و نوحه‌میخواند. در هر مجلسی که ناخدا عباس نوحه‌خوانی میکرد، مردها برای سینه‌زدن و سایرین برای گوش‌دادن به نوحه‌های او بقدری ازدحام میکردند که جای ایستادن نبود و عدای هم در کوجهای اطراف مجلس سینه‌زنی ایستاده و استفاده میکردند.

این نوحه‌ها که مخصوص سینه‌زنی بوشهریهاست هر کدام بطرز خاص و آهنگ ویژه‌ای خوانده‌میشد - تمام آهنگها و شیوه‌خواندن آنها را خود مرحوم ناخدا عباس ابداع کرده‌است. این نوحه‌ها که ابتکاری خود دریانورد است در بوشهر و بنادر و جزایر خلیج فارس و خوزستان در ایام ماه محرم و صفر و سایر روزهای سوگواری مورد استفاده قرار میگرفت و هنوز هم مورد استفاده است.



هم اکنون حاجیه خانم و مریم جان  
دریا نورد، صبیبه مرحوم ناخدا عباس  
(همسر آقای حاج عبدالکریم  
سعیدی) که در تهران اقامت دارند  
در مجالس روضه خوانی هیأت‌های  
بوشهری که در تهران تشکیل  
میشود، همانند پدر بزرگوارش،

این نوحه‌ها را با همان وزن و لحن و نوای ابداعی مرحوم ناخدا عباس،  
افتخاراً میخوانند و بوشهریها و ساکنین تهران که در آن مجالس حضور  
دارند، از آنها استفاده مینمایند.

## (۱)

شیعه شد ماه محرم، قتل شاه کربلا  
بزنید بر سر زبهر زاده شیر خدا  
یاد بنمائید از اطفال آنشاه شهید  
که چسان از تشنگی بودند در دشت بلا  
فرقا کبر داد و تا کردند از شمیر کین  
عشرت قاسم عزا کردند آن قوم دغا  
شیعه خوددانی چسان کردند با طفل صغیر  
دست عباس علمدار از بدن کردند جدا؟  
بعد کشتن نعشها کردند پامال ستور  
جمله از ظلم یزید و ابن سعد بیحیا  
آتش کین زد به خیمه گاه آنشاه شهید  
سوخت تا روز قیامت جگر شیر خدا  
جمله اهل و عیالش را اسیر و دستگیر  
کرده و همراه خود بردند از کربلا  
گاه آنها را بکوفه گاه آنها را بشام  
گاه اندر مجلس عیش یزید بیحیا  
بارالها التجا دارم بحق آن شهید  
ناخدای بینوا را عفو کن از هر گناه

## (۲)

قتل شاهنشاه دین، حسین است      یا عزای شه عالمین است  
کشته شد فرزند زهرا بالب عطشان - آه واویلا

اهل بیت اطهار پیمبر، شد اسیر فرقه کافر  
روی نایقه غل بگردن، عابدین نالان - آه واویلا

زینب محزون و کلثوم مضطر، نورچشمان علی و پیمبر  
در کجاده بین دشمن بیکس ولرزان - آه واویلا

در بدر اطفال شه دین رو بکوفه و شام از ره کین  
به خرابه منزل و مأوایشان ویران - آه واویلا

شیعه جور فلک بین و بیدادش، مصیبت های علی و اولادش  
تا قیامت زین مصائب عقل حیران - آه واویلا

شاه دین وارد کر بلا شد لرزه در هفت آسمان و زمین شد  
کشته شد فرزند زهرا بالب عطشان - آه واویلا

ناخدا برخوان تو عزای شاه دین فرزند پیمبر  
بر سر و سینه برزن در عزای گویان - آه واویلا

## (۳)

زنو گویا محرم شد، همه دلها پراز غم شد  
زنید بر سر عزاداران که قتل شاه عالم شد



چو کشتند شاهی لشکر، حسین فرزند پیغمبر  
 شکستند قدحیدر، در فغان زهرای اطهر شد  
 چو فرزند علیش عابدین گردید مستحضر  
 بگفت ای عمه زینب این چه غوغا و چه محشر شد؟  
 جواب حجت حق گفت آن دم دختر حیدر  
 که کلثوم و سکینه دستگیر قوم کافر شد  
 بگفت ای عمه کو بابم، چه شد قاسم، چه شد اکبر؟  
 مگر نه عمویم عباس سپهسالار لشکر شد؟  
 بگفتا باب و اخوان و بنی عمت همه یکسر  
 بخون غلطان و عمت هم جدادش زبیکر شد  
 بگفت ای عمه پس اینجا نمانده جز علی اصغر  
 و یا ادهم بمیدان رفت و حلقومش زخون تر شد  
 الهی «فاخذنا» را عفو فرما از گنه یکسر  
 بحق حرمت شاهی که شافع روز محشر شد

#### (۴)

لیلائی معطر، گفتا به اکبر - آه واویلا  
 ترک میدان کن، زین سفر بگذر - صد واویلا  
 کن تأمل ساعتی، ایجان مادر - آه واویلا

تابگر دم دورت ایشهزاده اکبر - آه واویلا  
 تازه داماد لایلا - رودناشاد لایلا - شبه روی پیمبر - صدواویلا  
 میخرامی بیشم، ای رود رشیدم - آه واویلا  
 رفتی ومن حجله عیشت نه چیدم - آه واویلا  
 تازه داماد لایلا - رودناشاد لایلا - شبه روی پیمبر - صدواویلا  
 یکدم روان شو، قدت به بینم - آه واویلا  
 تو نوجوانی، داغت نه بینم - آه واویلا  
 تازه داماد لایلا - رودناشاد لایلا - شبه روی پیمبر - صدواویلا  
 امیدم بود، در هنگام پیری - آه واویلا  
 که دست مادر پیرت بگیری - آه واویلا  
 تازه داماد لایلا - رودناشاد لایلا - شبه روی پیمبر - صدواویلا

## (۵)

ای شیعه بر سر زن، با ناله و غم      گویا هویدا شد ماه محرم  
 تا روز محشر - زئید بر سر  
 شد کشته شاه دین، سبط پیمبر      هم قاسم وهم اکبر وهم اصغر  
 تا روز محشر - زئید بر سر  
 جمله جوانانش، شد پاره پاره      زخم تنش بود افزون از ستاره

تا روز محشر - زئید برسر

عباس نام آور، دستش جدا شد      شیون و غوغا در عرش اعلیٰ شد

تا روز محشر - زئید برسر

بردند اسیری، اهل و عیالش      خون گریه کن شیعه، هر دم بحالش

تا روز محشر - زئید برسر

مسلمانان علی اکبر جوان بود      دم رفتن ب فکر دوستان بود

تا روز محشر - زئید برسر

بر نایب عربیان، سید سجاد      زنجیر در گردن با آه و افغان

تا روز محشر - زئید برسر

ای یاور زینب، برخیز و بنگر      ای تاج سر زینب برخیز و بنگر

تا روز محشر - زئید برسر

ترسم بمیرم نه بینم روی تو دیگر      دیدار افتد تا قیامت، وای بر من

تا روز محشر - زئید برسر

ای ناخدا هر دم کن نوحه خوانی      اندر عزای شه کن جان فشانی

تا روز محشر - زئید برسر

## (۶)

ای شیعه زئید بر سر      قتل سبط پیغمبر

شد کشته ز راه کین      شاهنشاه بی لشکر

در کربوبلا بنگر - واویلا	ای شاه غضنفر فر
هم قاسم و هم اکبر	بین کشته جوانان
بسته به غل و زنجیر - واویلا	بین عابد بیمار
کردیده جدا از تن	دستهای عباس
در محمل بی روپوش - واویلا	کلثوم و سکینه بین
بین با سر بی معجز	زینب ستمدیده
یکطرف علی اصغر - واویلا	یک طرف علی اکبر
دیگری شده بی سر	آن یکی گلو پاره
بر نعل علی اکبر - واویلا	لیلا بغان گفتا
حجله تو ای مادر	عاقبت نه چیدم من
چاکر سرایت را - واویلا	شاهاتوقبول کن عزاداری
در کشتی بی لنگر	ناخدای مسکین بین

(۷) (۱)

ای شیعه نگر بزم حسین ابن علی را - علی را - علی را  
 عالم همه پیر وانه آن شمع جلی را - جلی را - جلی را  
 شد کشته حسین با لب عطشان بلب آب  
 آبی که بدی مهریه بنت نبی را - نبی را - نبی را

۱- این نوحه در «سینه زنی واحد» بنوای را دهندی خوانده میشود

عباس علمدار و علی اکبر ناشاد  
 کشته شده در راه خدای ازلی را - ازلی را - ازلی را  
 شد کشته علی اصغر و هم قاسم داماد  
 دونو گلستان رسول قرشی را - قرشی را - قرشی را  
 اطفال شه دین همه ترسان و کریزان  
 آتش به خیم و حرم آل علی را - علی را - علی را  
 بردند اسیری بسوی کوفه تا شام  
 آن عترت بن عم رسول مدنی را - مدنی را - مدنی را  
 بیمار علیل از تب و از درد و تالم  
 پزده شده چون گل و سرو چمنی را - چمنی را - چمنی را  
 سرهای شهیدان همه با خیل اسیران  
 بردند سوی شام بشکل علنی را - علنی را - علنی را  
 که خانه خولی بدو که مجلس اغیار  
 که کنج خرابه و گهی طشت زری را - زری را - زری را  
 یازب نو بده نصرت شاهنشاه ایران  
 تاجلوه دهد دین محمد مدنی را - مدنی را - مدنی را  
 ای ناخدا میکن بعزا نوحه سرائی  
 بلبل ز تو آموخته شیرین سخنی را - سخنی را - سخنی را

## (۸)

شیعه زنو شد - زنو شد - ماه محرم  
زئید بسینه اندرین عزا و ماتم - وایلا عزا و ماتم  
در کربلا چون کشته شد شاه شهیدان  
زینب سراسیمه روان شد سوی میدان - وایلا سوی میدان  
آندم که آمد بر سر نعش برادر  
گفتا بشام میبرند این قوم کافر - وایلا این قوم کافر  
ازچه برادر خفته‌ای در خاک و در خون  
بین اهل بیت زارت اندرین بیابان - وایلا در این بیابان  
اطفال زارت تشنه یک جرعه آبند  
وز بهر عباس جوانت دل‌ها کبابند - وایلا دل‌ها کبابند  
زدشردون بر خیمه گاهت آتش کین  
اطفال را زد تازیانه دشمن دین - وایلا دشمن دین  
جمله پراکنده شدند در دشت و هامون  
همچون بنات النعش اندر این بیابان - وایلا در این بیابان  
یک سو سکینه یک طرف کلثوم محزون  
لیلا ز داغ کبرش گردیده مجنون - وایلا گردیده مجنون  
یکسو عروس بی‌نوا از هجر داماد  
بر سر و بر سینهنان با آه و فریاد - وایلا با آه و فریاد

یکسو رباب بی‌نوا از داغ اصغر  
 کرده گریبان چاک و گشته زار و مضطر - و او یلا زار و مضطر  
 بیمار زار از بهر تو در انتظار است  
 زنجیر در گردن روی ناقه سوار است - و او یلا ناقه سوار است  
 شاهها بحق خون فرق نوجوانت  
 هر لحظه بنگر بر عموم شیعیانت - و او یلا بر شیعیانت  
 ای ناخدا خاک عزا هر دم بسر کن  
 جاری ز چشمان هر زمان خون جگر کن - و او یلا خون جگر کن

### (۹)

شیعه زنو شد قتل سبط پیامبر      زنید بر سر بهر زاده حیدر  
 آه - آه - شیعه از نو محرم شد - جمله دلها پر از غم شد  
 زینب محزون با چشم گریان گفت ای برادر  
 میروم شام با قوم عدوان، جان برادر  
 آه - آه - شیعه از نو محرم شد - جمله دلها پر از غم شد  
 عابد زار تو بر ناقه سوار است      من مضطربم تن و دشمن هزار است  
 سکینه از بهر تو در انتظار است  
 آه - آه - شیعه از نو محرم شد - جمله دلها پر از غم شد  
 دستهای عباس از تن جدا شد      بین پاره پاره قاسم عیشش عزاشد  
 هیجده ساله اکبرت از تو جدا شد

آم-آم- شیعہ از نو محرم شد - جملہ دلہا پر از غم شد

ای برادر جان اصغر ت بگھوارہ اوفتادہ

بین غرق خون و گلو پازہ

خیمہ ہا سوزان بین عدو نظارہ

آم-آم- شیعہ از نو محرم شد- جملہ دلہا پر از غم شد

بیمار زار از بہر تو در انتظار است زنجیر در گردن روی ناقہ سوار است

آم-آم- شیعہ از نو محرم شد . جملہ دلہا پر از غم شد

بارب بیخشاہ این بندہ رو سیاہ را بحق شاہ دین علی شیر خدا را

شیعیان یاری کن تو با ناخدا را

آم-آم- شیعہ از نو محرم شد- جملہ دلہا پر از غم شد

(۱۰)

شیعہ بیا بسرزن - از بہر سبط پیمبر

کشتہ شد در کربلا - از دم نیزہ و خنجر

ای شیعیان کشتہ شد شاہ دین از دم نیزہ و خنجر

زینب از مرگ برادر - بافغان و دل پر آذر

سوی قتلگاہ روان شد- اندر آندم دخت حیدر

ای شیعیان کشتہ شد شاہ دین از دم نیزہ و خنجر



چون بیالین شه آمد زینب محزون مضطر

دید جسمش چاک چاک است از دم شمشیر و خنجر

ای شیعیان کشته شد شاه دین از دم نیزه و خنجر

دید بر تن سر ندارد نو گل باغ پیمبر

پاره پاره پیکرش را، دید آن انبوه لشکر

ای شیعیان کشته شد شاه دین از دم نیزه و خنجر

زدبسر گفت ای برادر، زینبم ای جان خواهر

این زمان خواهم به بینم روی تو یکبار دیگر

ای شیعیان کشته شد شاه دین از دم نیزه و خنجر

اکبرت کوای برادر، اصغرت کوچان خواهر

شد علمدار رشیدت کشته قوم ستمگر

ای شیعیان کشته شد شاه دین از دم نیزه و خنجر

دختران بی یار و یاور، خواهرت در نیست معجر

جمله در دست لعینان و خصوصاً شمر کافر

ای شیعیان کشته شد شاه دین از دم نیزه و خنجر

عابد بیمار وزار و اهل بیتت جمله یکسر

میزند او تازیانه بر سر آل پیمبر

ای شیعیان کشته شد شاه دین از دم نیزه و خنجر

ناخدا ذکر حسین را کن بهر بازار و معبر

تا شود شافع ترا آن سر جدا در روز محشر

ای شیعیان کشته شد شاه دین از دم نیزه و خنجر

## ( ۱۱ )

شیعه زیند بر سینه و سر هر دم بگوئید صد حیف از اکبر

صد حیف از اکبر - شیعه صد حیف از اکبر

خون گریه نمائید تا روز محشر

شیعه نگر لیلای محزون بر سر زنان و هو پریشان

گوید بزاری - شیعه صد حیف از اکبر

خون گریه نمائید تا روز محشر

شیعه نگر لیلای مضطر شیون کنان از داغ اکبر

گوید بزاری - شیعه صد حیف از اکبر

خون گریه نمائید تا روز محشر

شیعه نگر لیلا نواخوان مجنون صفت رود در بیابان

گوید بزاری - شیعه صد حیف از اکبر

خون گریه نمائید تا روز محشر

شیعه نگر لیلا حزین است      شیون کنان مآتم نشین است

گوید بزاری - شیعه صد حیف آزا کبر

خون گریه نمائید تا روز محشر

### ( ۱۲ )

شیعه زن برسرو سینه درین بزم عزا      باد و صد شور و نوا

که شده کشته حسین در سفر کربوبلا      از دم تیغ جفا

شمر ملعون برس سینه شاهنشۀ دین      از دم خنجر کین

خنجرش را بپرید از دم خنجر به یقین      از دم تیغ جفا

### ( ۱۳ )

شیعه شد ماه صفر - زئید برس      با ناله و زاری درین مآتم سرا

هم ز بهر حسن و جد کبارش      هم نو گل زهرا، حسین در کربلا

\* \* \*

زینب آمد برس نعل برادر      کی عزیز خواهر ولد شیر خدا

چشم بگشا و ببین خواهر زارت      میبردش بسوی شام باشمردغا

\* \* \*

عابد زار تو بر ناقه سوار است      غل بگردن او نهادند چرا

سر تو برس نی همره ما بود      نعلش تو مانده بچه (۱) در کربوبلا

۱ - بچه یعنی برای چه

با چشم پر آوند درین دشت بلا	جمله اطفال تو با ناله و زاری
و بر خاک سپارم و روم، نعش ترا	من غم دیده چسان صبر نمایم
* * *	* * *
باب تاجدارم تو نیائی زچرا	رو بسوی نجف آورد و بگفتا
ابن سعد ملعون و شمربیحیا را	بکشی تیغ و کشی کوفی و شامی
* * *	* * *
پاره پاره افتاده درین خاک سیه	ای پدر اکبر و هم اصغر و قاسم
ای باب کبارم تو نیائی زچرا	سرنگون شد علم از دست علمدار
* * *	* * *
از جور لعینان و این قوم دغا	ام کلثوم و سکینه زار و نالان
جوری بنمودند در این دشت بلا	که زدند آتش کین خیمه ما را
* * *	* * *
جمله شیعیان را نظری کن و مرا	بارالها بحق شاه شهیدان
و ناخدا ای مسکین، بحق شیر خدا	نصرتی ده به «شاهنشاه ایران»

### ( ۱۴ )

ای سر پر زخون بین کنار مصطفی  
 جسم شریفش بزمین سرش به نیزه‌ها  
 هر چه به جسمت نگرم ایشه سر جدا  
 زخم تنت بود فنزون از ستاره‌ها

بعد از شهادت حسین، شیعه باوفا  
 آتش کین برافروخت شمر به خیمه‌ها  
 که به تنور خولی و کهی به نیزه‌ها  
 کهی به مجلس یزید و شمر بیحیا  
 زینب محزون و حزین کنار قتلگاه  
 ناله کنان، گریه کنان بدور کشته‌ها  
 اهل حریم مصطفی بدور شهرها  
 کهی بمجلس یزید و شمر بیحیا

( ۱۵ )

### نوحه مخصوص آخر ماه صفر

وفات پیغمبر خاتم	شور قیامت عظمی، بعالم شد
آه واویلا	یا که قتل مجتبی و حضرت رضا
لرزه به هفت آسمان وزمین شد	در کربلا وارد شد دین شد
آه واویلا	کشته شد فرزند زهرا بالب اعطشان
و نوجوانان و گل عذاران	جعفر و عبدالله و عون و یاران
آه واویلا	جمله کشته در زمین کربلا اعطشان
از جفای آن قوم ستمگر	قاسم و علی اکبر و اصغر

عون و عباس علمدار گشته شد عطشان آه و اوایلا

نعشهای شهدای اطهر نونهالان ساقی کوثر

زیر سم اسبهای پامال شد آه و اوایلا

اهل بیت اطهر پیغمبر شد اسیر آن فرقه کافر

روی ناقه غل بگردن عابدین نالان آه و اوایلا

زینب محزون و کلثوم مضطر نورچشمان علی و پیغمبر

در کجاوه بین بیکس و نالان آه و اوایلا

هردم بسینه همی زد سکینه باچشم خونبار رو بمدینه

جدا بنگر حال زارم، وز عدو ترسانم آه و اوایلا

شیعه جور فلک بین و بیدادش مصیبتهای علی و اولادش

تاقیامت زین مصائب عقلها حیران آه و اوایلا

فاخدا برخوان عزای شاه دین فرزند پیغمبر اطهر

بر سر و سینه بر زن درعزا، گریان، آه و اوایلا

( ۱۶ )

رودم ای رود، رودم ای رود رود دل ناشادم ای رود

رفتی ومن حجله عیشت ندیدم ای جوان گلعدارم، مونس شبهای تارم

از غمت صبر و قرارم رفته و طاقت ندارم

رخت دامادی بریدم حجله عیشت ندیدم

عاقبت خاکم بسر شد روزم از شب تیره تر شد

باب زارت خم کمر شد نخل آهش پر ثمر شد

ای هلال ابرو کمانم خوش قد و بالا جوانم

کی چنین بود این کمانم بی تو من، مادر بماتم

ای قد سرو صنوبر نوکل بستان حیدر

حیف ازین کیسوی عنبر ای عزیزان یاد اکبر

از فراق سینه بریان در عزایت دیده گریان

خواهرانت جمله حیران عمه هایت زار و نالان

خواهر زارت سکینه میزند بر سر و سینه

از غمت آن بی قرینه کرده رو سوی مدینه

یا رسول الله بنگر قامت دلجوی اکبر

در میان خون شناور کشتم آخر بی برادر

ای فغان از رنج بیفار ای امان از درد بسیار

قتلگه شد بر تو گلزار با اجل گردیده ای یار

ناخدای زار مضطر میزند بر سینه و سر

گوید ای خلاق داور حیف اکبر - یاد اکبر

(۱۷)

ای شاه شهیدان، ای عزیز مادر

آخر تو شدی کشته ای بیکس و یاور

ایشاه نجف بر خیز در کربوبلا بنگر - واویلا-واویلا

نعش‌ها همه بکسر، جملگی شده بی سر

ای سروردین حسین جان‌ها بفدای تو-واویلا

شد کشته علی اکبر آن تازه جوان تو

ای قاسم دامادم عشرت تو گشته عزا-واویلا

در زمین کربوبلا خون در کف پا چو حنا

یکطرف علی اکبر یکطرف علی اصغر - واویلا و اوویلا

آن یکی گلو پاره دیگری شده بی سر

ای سرزق فاجدا ای شهید راه خدا-واویلا و اوویلا

تن روی زمین چرا سر به نوک نیزه‌ها

این کشتی بی لنگر «ناخدا» یا بنگر-واویلا و اوویلا

دست من بدامنان شهزاده علی اکبر



(۱۸)

### در عزای قاسم بن حسن

در این نوحه مرحوم دریا نورد اییانی از شعرای گذشته را تضمین کرده است .

کشته شدن نوگل زهرا به شمشیر و سنین (۱)

نوگل باغ حسن قاسم داماد حسین

«تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را

تو چه کردی که لب تشنه بریدند سرت»

چشم خوبار ملول است، داماد حسین

واویلا

«بر لب خشک تو آبی پسر سعد نریخت

با وجودیکه بدی ساقی کوثر پدرت»

«خبر تشنه لبان را بپیرای باد صبا

بر سر تربت زهرا اگر افتد گذرت»

چشم خوبار ملول است - داماد حسین

واویلا

«بگو ای بانوی جنت سری از غرقه در آرزو

غرقه در لجه خون بین رخ شمس و قمرت»

چشم خونبار ملول است - داماد حسین

واویلا

«گفت لیلا چقدر ناله من پیر کنم

نوجوان اکبر من بی توجه تدبیر کنم»

چشم خونبار ملول است - داماد حسین

واویلا

«عاقبت کرک اجل یوسف گل پیر هنم

برد و نگذاشت که بروی نظری سیر کنم»

چشم خونبار ملول است - داماد حسین

واویلا

«میکشد کار که دیوانه شوم آخر کار

هر زمان یاد رخ و زلف چو زنجیر کنم»

چشم خونبار ملول است - داماد حسین

واویلا

«ناخدا» زند بر سر در عزای آن سرور - واویلا

( ۱۹ )

این نوحه از زبان حشر ریاحی است بعد از اینکه از جسارت خود

نسبت به حضرت سیدالشهداء یشیمان شده است:

ایشاه مظلوم کاندرد این نواحی      کرده جسارت بتو، حر ریاحی  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا بر حال من زار      گشتم پشیمان از این کارو کرداد  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا بحق جد کبارت      و بحق حیدر، باب تاجدارت  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا بحق زهرای اطهر      بانوی جنت ، آن خاتون محشر  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا توبه بحق مجتبی را      بگذر زتقصیر حر بی نوادا  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا بحق عابد بیمار      و بحق عباس آن میر علمدار  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا بحق شهزاده کبر      و بحق قاسم، آن زاده حیدر  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا بحق طفل صغیرت      و بحق اخوان نامی و دلیرت  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا بحق جاه و مقامت      حر گردد ایشاهای قربان نامت  
 ایشاه مظلوم ، شaha توبه کردم  
 شاهابه بخشا کنه حر ریاحی      نادم زخود گشته از بی پناهی

ایشاه مظلوم، شاها توبه کردم  
شاهها قبول ازما کن این عزارا      وزنا کران خودخوان «ناخدا» را  
ایشاه مظلوم ، شاها توبه کردم

## تکمله

بعد از چاپ قسمت عمده این کتاب آقای عباس شریفی رئیس دبیرخانه کل شیر و خورشید سرخ ایران که مدتها با مرحوم ناخدا عباس دریانورد مأنوس و معاشر بوده شرح مفصلی راجع به حالات آن مرحوم نوشته و فرستاده است .

چون قسمتی از نوشته ایشان در شرح حال دریانورد ذکر شده از تکرار آنها خودداری میشود و بقیه مطالبی را که آقای شریفی مرقوم فرموده اند با اظهار تشکر در اینجا نقل میگرد .

امید است که با چاپ مطالب زیر که مکمل شرح حال این دریانورد وطن پرست باذوق است او را کاملاً معرفی نموده و حق وی بدرستی ادا شده باشد .

\* \* \*

شادروان ناخدا عباس دریانورد که سابقاً او را «ناخدازاده» می گفتند مردی وطن پرست، شاهدوست و يك فرد ملی و مذهبی بود با چندین چهره و خصال نیکو. او مردی پاک و بی آرایش و راستگو بود . وطن و مقدسات و طمش را از جان و دل دوست میداشت و دشمن اجنبی و اجنبی پرستان بود .

او را از این جهت دارای «چندین چهره» گفته ام که هم ناخدائی بود مبرز و هم در شعر و ادب وارد و سبکی مخصوص به خود داشت و در شعر

گاهی «ناخدا» و زمانی «دریانورد» تخلص میکرد. درعین حال مردی مذهبی بود و از علم موسیقی و هنر هم بی بهره نبود. بقدری به خلیج فارس علاقه داشت که هر گاه اسمی از خلیج فارس برده میشد چهره او شاد می گردید.

برجسته ترین خصال او اخلاص صمیمانه بخاندان نبوت بخصوص به حضرت علی بن ابیطالب و سرور شهیدان حسین ابن علی بود. او بنام حسین عشق میورزید و چون بمجلس عزاداری او وارد میشد، بدون توجه بمقررات دولتی، با همان یونیفرم دریانوردی که برتن داشت در میان عزاداران می رفت و نوحه سرائی می کرد.

مرحوم دریانورد مردی بود بلند بالا. درشت استخوان با قیافه ای جاذب و چشمانی نافذ و گفتاری بس شیوا. کمتر شوخی می کرد ولی از شوخی های بانزاکت و لطیفه های ادبی خوشش می آمد.

### اولین قدم در راه ناخدائی

مرحوم دریانورد در جوانی به اتفاق پدرش که ناخدائی مبرز بود به سواحل هند و آفریقا مسافرت می کرد. در یکی از این سفرها با کشتی بادبانی اقیانوس پیما که ۳۰ نفر مسافر و مقداری کالای تجارتنی حمل میکرد، عازم سفر زنگبار (در سواحل شرقی آفریقا) گردید.

در ضمن مسافرت در یکی از روزها، مقادیر غروب، آتار تیرکی در

افق مغرب پدیدار می گردد (دریانوردان میدانند که این گونه تیر گیها علامت طوفان است) مرحوم ناخدا احمد پدر ناخدا عباس به ملاحان میگوید بهتر است بادبانها را سبکتر سازید تا در برابر طوفان مقاومت بیشتری داشته باشند ولی ناخدای جوان مغرور ما به پدر اعتراض میکند که هنوز طوفانی نیست که بادبانها را کوچک سازند و حرکت کشتی را کندتر نمایند و این برخلاف شهادت دریانوردی است - پدر که مردی مجرب بود و میخواست بفرزندش ثابت کند که شهادت و شجاعت باتهور و غرور بیجا فرقدارد و انسان نباید بدست خویش خود را در خطر افکند بالبخندی نظریه او را پذیرفت . ولی طولی نکشید که طوفان سهمگینی شروع شد و وزیدن باد شدت یافت - آنوقت ناخدای جوان با زحمت بسیار توانست بکمک ملاحان بادبانها را تعویض نماید و البته از پدر پوزش خواست .

اما طوفان ادامه داشت - روز دوم موجی خروشان چون کوهی مرتفع به کشتی اصابت کرد و کشتی را چون پرکاهی بهوا پرتاب نمود و ناخدای پیر را از پشت سکان کشتی ربود و بقعر دریا سرنگون ساخت ! اکنون کشتی بدون ناخدا در میان طوفان و دریای متلاطم سرگردان است و کشتی نشینان متوحش، در اینموقع عباس ناخدای جوان ، با عزمی راسخ و توکل بخداوند سکان کشتی را در دست گرفت و با خواندن ادعیه (نادعلی و امن عجیب) از روح پدر و خداوند بزرگ یاری طلبید

و کشتی را هدایت نمود .

روز دیگر هوا آرام گشته و کشتی نشینان تا حدی بحیات خود امیدوار می‌شوند . پس از چندی خشکی از دور پدیدار میگردد ولی معلوم نبوده است که کجاست . پس چند نفر باقایق بساحل می‌روند و معلوم میگردد که زنگبار است . آنگاه کالاهای را بخشکی برده باکالای آنجا تعویض و کشتی عازم بوشهر میشود و ناخداعباس بدرایت و کفایت قابل تحسینی کشتی را سالم بیوشهر هدایت میکند .

\* \* \*

در زمان سلطنت قاجاریه دو کشتی تشریفاتی یکی بنام مظفری و دیگری بنام پرسپولیس و چهار کشتی کوچک ( هر یک بظرفیت ۷۵ تن ) بنامهای ( مازندران - کیلان - آذربایجان - خراسان ) برای مبارزه با قاچاق خریداری شد که بفرماندهی ناخداهای آلمانی و فرانسوی انجام وظیفه میکردند . پس از مدت کوتاهی ناخدایان ایرانی ابراز لیاقت کرده و جای فرماندهان خارجی را گرفتند . با اینکه ناخدا عباس از سایرین مجرب‌تر بود و شایستگی بیشتری داشت، ولی چون جوان بود و اهل مجامله و کرنش نبود، به ناخدائی کشتی کوچک مازندران گماشته شد .

روزی در کشتی مازندران که از همه کوچکتر بود رفتم و با کمال سادگی به ایشان گفتم :



ناخدا! شما چون روح بزرگی هستید که در کالبد کوچکی که  
کشتی مازندان باشد، قرار گرفته‌اید - واقعاً جای تعجب است!  
ناخدا عباس با کمال متانت و آرامش گفت:

غم‌مخور - روزی همین کشتی‌های کوچک بزرگ و بزرگتر میشوند  
و حفظ و صیانت آبهای ایران را عهده‌دار خواهند شد!

میگویند وقتی بدون ترس داوطلب شد که با همین کشتی کوچک  
مأموریتی پر حادثه را که مقابله با طوفان شدید بود و دیگران جرأت  
انجام آنرا نداشتند انجام دهد و چون آن مأموریت را بخوبی انجام داد  
همه حتی مخالفین وی، او را مورد تحسین قرار دادند. ناخدا عباس علی‌رغم  
کارشکنی‌های رؤسای خارجی و داخلی گمرکات، در اثر لیاقت و کاردانی  
مدارج ترقی را پیمود تا بفرماندهی کشتی پرسپولیس که بزرگترین  
کشتی‌های ایران بود نائل آمد. اما بتدریج کشتی پرسپولیس فرسوده  
شد و هرچه ناخدا عباس برای تجدید حیات آن کشتی و تقویت بحریه  
ایران مکاتبات و پیشنهاداتی میکرد، کسی به آنها تریب اثر نمیداد!

\* \* \*

عاقبت کو کب درخشان پهلوی طالع گردید و از جمله اصلاحاتی  
که بعمل آوردند، احیاء بحریه ایران بود از اینرو چند فرزند کشتی  
جنگی خریداری شد و عده‌ای از جوانان تحصیل کرده در اروپا،  
اداره کردن آنها را عهده‌دار شدند. گرچه اولیاء دریاوردی ایران قدر

زحمات و اطلاعات و تجربیات ناخدا عباس را خوب درك نکرده بودند ولی در خلال این احوال ایجاد راه آهن و احداث بندر شاهپور آغاز گردید - ابتدا مرحوم دریا نورد را بریاست راهنمایی بندر شاهپور انتخاب نمودند . او که سر پرشوری برای تأسیس بندر شاهپور و راه آهن ایران که آرزوی دیرین ایرانیان بود، داشت با هزاران امید و آرزو بسوی مأموریت خود شتافت .

پیش از ورود او به بندر شاهپور، وظیفه راهنمایی بندر شاهپور بعهده يك ناخدای انگلیسی بود بنام «کاپیتان بیون Biven» این ناخدا که مایل نبود شغل خود را رها کند بنای کارشکنی گذاشت، ولی ناخدا عباس زود بر مشکلات فائق آمده، علیرغم خواسته کاپیتان انگلیسی تأسیسات بندر را که در آن روز «صفر» بود تحویل گرفته، چند نفر راهنما را استخدام و تربیت کرد ولی هر چه برای اصلاحات بندر و ساختن اسکله پیشنهاد میداد و فریاد میکرد کسی بحرفش گوش نمیداد تا عاقبت بحضور اعلیحضرت رضاشاه کبیر تلگرافی مستقیم کرد که چون تأسیسات بندری بندر شاهپور صفر است برای پذیرفتن کشتیها عاجز است .

این تلگراف مؤثر افتاد و اقداماتی برای اصلاح اساسی بندر شاهپور بعمل آمد ولی برای خود ناخدا عباس نتیجه مطلوبی نداشت زیرا که اولیای امور بندری با آن مرد خد متکزار علاقه مند نظر موافقی نداشتند.

و غالباً برای او مواعی ایجاد میکردند .

## ناخدا عباس در حضور شاهنشاه

گویا اواخر سال ۱۳۰۹ شمسی بود که اعلیحضرت رضاشاه کبیر برای بازدید حوضچه شناور نیروی دریائی و تأسیسات بندری به بندر شاپور نزول اجلال فرمودند (نویسنده در آن تاریخ مأمور بهداشت و قرنطینه بندر شاپور بودم)

ناخدا عباس گزارش مفصلی تهیه کرده بود .

اعلیحضرت رضاشاه کبیر ناخدا عباس را خوب میشناخت و او را دوست میداشت .

وقتی که معظم له برای بازدید حوضچه شناور تشریف میبردند ناخدا عباس مأمور کشتی کوچکی بود که بایستی شاهنشاه را بحوضچه شناور ببرد (نویسنده بواسطه علاقه ای که بدریانوردی داشتم همیشه در کنار ناخدا عباس بودم - در آن سفر کوچک هم افتخار همراهی او را داشتم)

وقتی که شاهنشاه وارد کشتی میشود ، ناخدا کارکنان خود را معرفی کرده و خیر مقدم عرض مینماید .

اعلیحضرت رضاشاه کبیر از راه تفقد احوال او را میپرسد ، ناخدا عباس با همان سادگی و صداقت و بی تکلفی که داشته تعظیمی کرده میگوید :

**قربان ! مخلصم !**

شاهنشاه از طرز بیان ساده و صادقانه او به خنده در آمده و او را مورد  
مرحمت قرار میدهد .

و با اینکه مرحوم دریادار بایندر در التزام بود، اعلیحضرت اغلب  
سؤالات را از ناخدا عباس میفرمودند .

\* \* \*

ناخدا عباس در اثر تجربیاتی که در امر دریانوردی داشت غالباً  
اشتباهات تحصیل کرده‌ها را متوجه میشد و ایشانرا راهنمایی مینمود.  
برای نمونه دو مورد را ذکر می‌کنیم :

۱- یکی از کشتی‌های ۱۲ هزار تنی انگلیس که محمولات آن بایستی  
در بندر شاهپور تخلیه شود وارد میگردد - طبق معمول ناخدا عباس برای  
پهلودادن آن کشتی به اسکله وارد کشتی میشود .

دریانوردان میدانند وقتی که آب دریا در حال بالا آمدن است (مد)  
نمیتوان کشتی را مستقیماً به اسکله پهلو داد - در این حال باید کشتی  
دوری‌زده و برخلاف جریان آب، کشتی را به اسکله نزدیک سازند. در  
همین حال کشتی نیز نمیتواند بمدد پروانه و سکان چرخ بزند و قاعده  
آن است که لنگر کشتی را میاندازند، آنگاه کشتی به‌وای آب، دور  
لنگر میچرخد .

روی این اصول، ناخدا عباس دستور میدهد که لنگرها انداخته شود  
ولی ناخدای کشتی اظهار تعجب میکند که به چه جهت در آن جا لنگر

بیاندازند ؟

ناخدا عباس جریان را به ایشان خاطر نشان میسازد ولی کاپیتان  
• فرور و متکبر انگلیسی با تفرعن از آن کار جلو گیری میکنند .

ناخدا عباس میگوید در این امر من مسئول میباشم نه شما !  
اما کاپیتان با سماجت میگوید من بمسئولیت خود کشتی را تاب میدهم  
ناخدا عباس شانه ها را بالا انداخته با خونسردی میگوید :  
یا الله ! به بینم چکار میکنی !

ناخدای انگلیسی فرمانهایی میدهد و کشتی حرکت میکند ولی  
همینکه کشتی بصورت افقی در وسط دریا میرسد، دوباره بی اختیار  
میچرخد یعنی سکان و پروانه کشتی در مقابل جریان آب نمیتوانستند  
مقاومت کنند !

در اینوقت ناخدای انگلیسی گفته ناخدا عباس را تصدیق نموده  
دستور میدهد که لنگرها را بیاندازند - باز ناخدا عباس باعجله جلو  
آن دستور را گرفته و به ناخدای کشتی میگوید :

اگر اینجا لنگر بیاندازید محاسبه کنید که پاشند کشتی بکجا  
خواهد رفت !

ناخدای کشتی به اشتباه دیگر خود پی برده و از ناخدا عباس تشکر  
کرده و کشتی را در اختیار او میگذارد .

۲- گمان میکنم در سال ۱۳۰۹ شمسی بود که مسیونی از فرانسه برای

اندازه گیری طول و عرض و عمق آبهای خلیج فارس و علامت گذاری عازم بندرشاهپور شدند که عملیات را از آنجا شروع کنند - بنا بود ناخداعباس هم در آن کار با مسیون مزبور همکاری نماید ولی مخالفین ناخداعباس آنقدر در ابلاغ تلگراف به ناخدا عباس خودداری کردند که مسیون مزبور وارد بندرشاهپور شدند ولی ناخداعباس در بندر نبود و طبق معمول برای دیدن خانواده اش به اهواز رفته بود . مسئولین امر غیبت ناخدا را اهمیت نداده و مسیون برای اندازه گیری وارد خلیج فارس میشوند - دوسه ماهی طول میکشد تا از کار خود فارغ شده برای نتیجه گیری به بندرشاهپور مراجعه میکنند . مسیون مزبور نقشه های خود را برای مطالعه روی میز بزرگی در یکی از اطاقهای کشتی (بیر یا پلنگ) گسترده کردند . مرحوم دریادار بایندر هم حضور داشت - ناچار ناخداعباس را که میبایستی عامل عمده آن کار باشد فراخواندند تا روی آن نقشه ها نظر بدهد .

ناخداعباس به اتفاق من (عباس شریفی) وارد کشتی شدیم - ناخدا عباس بادقت نقشه ها را بررسی کرد و آنگاه گفت :

من روی نقشه ها و کارهای خلیج فارس اظهار نظر نمیکنم ولی بحکم وظیفه ناچارم در مورد بندرشاهپور که حوزه مأموریتم میباشد، بگویم که تمام علائمی که برای بندرشاهپور در نظر گرفته اید، بنظر من درست نمیآید ! آنوقت بادلایل و منطق نقشه ها را مردود دانست که از آن جمله بود



در مورد «بویه‌ها» (۱) گفت که زنجیرهای آنها کوتاه و لنکرها کوچک است و هنگام «مد» ازجاکنده شده روی آب شناور میشوند و جاهای خود را عوض میکنند و یا اینکه لنکرها در گل ولای گیر کرده پایه‌ها را باخود بزیر آب میبرند.

باینکه دلائل منطقی، ناخدا عباس مورد تأیید مسیون مزبور بود ولی چون بویه‌ها خریداری شده و وارد بندر شاهپور شده بود، ناچار، بدون توجه به تذکرات ناخدا عباس، آنها را در جاهائیکه در نظر گرفته بودند قراردادند ولی دیری نپائید که بعضی از آنها غرق و برخی از جاکنده شد و همه از حیز انتفاع افتادند<sup>۱</sup>

\* \* \*

ناخدا عباس صراحت لهجه داشت و نظریه‌های نادرست دیگران را هر چند مقامهای بالاتری داشتند، نمی‌پذیرفت و رد میکرد و روی همین اصل همیشه با کوته نظران و بد اندیشان در مبارزه بود و عملیات ناروای ایشان را مورد انتقاد قرار میداد و بهمین جهت او را از ترقیات و ترفیعات محروم می‌ساختند و حتی بدون استحقاق او را بازنشسته کردند ولی او با تمام این نامالایمات می‌ساخت و به ایران و آبهای ایران و دریاهوردی ایران عشق می‌ورزید و در اوقاتی که او را بازنشسته کرده بودند، لنکر ۱- بویه علامت شناوری است که در دریا، جاهائیکه عمق آب کم است، قرار میدهند و چون لنگر دارد در یکجا ثابت میماند و کشتی‌رانها متوجه میشوند که نباید از حوالی آنها که عمق آب کم است عبور کنند.

کوچکی از فلز به یقه کت خود زده و از کلاه و لباس ساده دریانوردی  
خود استفاده میکرد و بدانها مینازید.

\* \* \*

مرحوم ناخدا عباس شاعر بود و نوحه سرا - نوحه هائی که میسرود  
همه از اشعار خود او بود که آهنگهای آنها را خودش ساخته بود.  
آهنگهای او تلفیقی بود از آهنگهای عربی و هندی و آهنگهای اصیل  
ایرانی - بحر طویل ناخدا عباس معروف است و هنوز کسی نتوانسته  
بهرتر از آن بسازد.

یکی از اشعار حماسی آن شادروان شعری است که در موقع الغاء  
امتیاز نفت ایران و انگلیس، سروده بود. این چند بیت از آن در خاطر  
ما مانده است :

الغاء نفت ما چو به سمع جهان رسید  
کوئی چو برق جست و بهفت آسمان رسید  
يك باره نقل مجلس عالم ز شرق و غرب  
با حیرت تمام از آن داستان رسید  
چون امتیاز نفت بشد لغو ناگهان  
از قبر داری بفلک الامان رسید !

\* \* \*

در سال ۱۳۰۹ من (آقای شریفی) مأمور قسرنطینه بندر شاهپور



شدم و لذا بوسیله تلفن به ناخدا اطلاع دادم که برای امور قرنطینه کشتی‌ها به بندر شاهپور می‌آیم.

فردای آنروز دیگری را متصدی قرنطینه شاهپور معرفی کردند و لزومی پیدا نکرد که من به بندر شاهپور بروم.

وقتیکه متصدی قرنطینه وارد میشود و ناخدا مشاهده می‌کند که بجای من دیگری آمده، سبب را جویا میشود و چون مطلع میگردد که من به بندر شاهپور نمی‌آیم افسرده شده و شعر زیر را فسی‌البدیعه سروده و روی کارتی نوشته برای من فرستاد.

ای شریفی من و تو هر دو بد اقبال شدیم

دست بسته بجهان کور و کر و لال شدیم

کنه ما بجهان غیر وطن خواهی نیست

زین سبب در وسط جامعه پامال شدیم!

\* \* \*

نگارنده (یعنی آقای شریفی) بواسطه خستگی از خدمت دولت دست کشیده به کسب پرداختم. روزی برای کارهای شخصی به اهواز آمدم و قصد داشتم از ناخدا دیدن کنم - ناگهان به بنده اطلاع دادند که ناخدا برحمت ایزدی پیوسته و هم اکنون جمعی برای تشییع جنازه‌اش در منزل او حضور دارند. من سرازیر نشناخته بسوی منزل او دویدم - جمعی از بوشهریها و علاقه‌مندان به او حاضر بودند و منتظر

آمبولانس بودند که جنازه را ببرد. من گفتم ایشان يك افسر بازنشسته  
میباشند و لازم است که به مقامات نظامی اطلاع داه شود تا با احترامات  
نظامی جنازه حرکت داده شود - بعضی موافق و برخی مخالف بودند  
عاقبت یکنفر بوشهری با حرارت تمام فریاد زد که جنازه را روی دست  
میبریم و عدهای موافقت کردند.

عماری کوچکی بسته شد و جسد ناخدا عباس دریانورد را ، آن  
شخصیتی که روحی بزرگ داشت، در عماری گذاشتند و با تکبیر آنرا  
روی دست بلند کردند. هنوز چند قدمی نرفته بودیم که هزاران نفر  
از مردم پاك سرشت اهواز با عدهای بوشهری جنازه را با احترام بسیار  
تشییع کردند و با اعزاز زیاد او را غسل داده مدفون ساختند .

روانش شاد باد

«آقای محمد ابراهیم شمخانی فرزند مرحوم حاج حسن شمخانی»  
 «بوشهری کارمند قدیمی و عالی رتبه راه آهن جنوب که مدتها با مرحوم»  
 «ناخدا عباس دریانورد همکار و حتی همسایه بوده است خاطراتی را که»  
 «از شادروان دریا نورد داشته مرحوم وارسال فرموده اند که در زیر برای»  
 «تکمیل شرح حال آن مرحوم با سپاسگزاری نقل می‌گردد».



اینجانب از تیر ماه ۱۳۱۵ تا تیر ماه ۱۳۱۸ خورشیدی در بندر شاهپور  
 مأموریت داشتم و در عرض این مدت غالب اوقات شبانروزی، چه در  
 اداره و چه در منزل از محضر مرحوم ناخدا عباس دریانورد استفاده کرده  
 و حتی ناهار و شام را نیز با هم صرف می‌کردیم. در واقع آن مرحوم  
 بمنزله پدر من بود و به اندازه یک پدر برایش احترام قائل بودم و او هم  
 متقابلاً لطف و محبت فراوانی نسبت بمن ابراز میداشت.  
 مرحوم دریانورد بقدری بمن اعتماد داشت که در غیاب خود کفالت  
 امور اداری خود را بمن محول می‌کرد.

موقع تولد سومین فرزند من، همینکه اطلاع یافت بمنزل من آمد  
 و ضمن تبریک تولد نوزاد، با خوشحالی فراوان از من خواستند که نام  
 مناسبی برای دخترم که در بندر شاهپور متولد شده بود انتخاب نمایند.  
 من هم رضایت دادم او نام نوزاد را «بندردخت» گذارد و مرا ملزم ساخت  
 که شناسنامه او را بهمین نام بگیرم و آنوقت این دو بیت را خطاب

بنوزاد، در همان مجلس سرودند :

تو بندری ای و بندر است مأوایت

کن افتخار که شمخانی است بابایت

بغال نیک بدین نام گشته‌ای موسوم

تبارك الله از این بندر و از این نعمت

آنچه من در ضمن معاشرت با ایشان درك کردم این است که ناخدا عباس دریانورد مردی بود فوق‌العاده درستکار - امین - شاهدوست و وطن‌پرست . تعصب ناموسی شدیدی داشت و برای کسب شهرت و احراز مقام بالاتر نهایت علاقه‌مندی بخرج میداد، و در انجام وظائف اداری با هر وضع مشکل و خطر ناکی که روبرو میشد، بدون ترس و واگمه قدم بجلو میگذاشت و آنها را بنحو احسن انجام میداد .

برای نمونه يك واقعه‌ای را ذکر میکنم :

روزی اطلاع داده شد که يك کشتی وارد بندر شاهپور میگردد. طبق معمول لازم بود که بدون تأخیر يك راهنمای بندری را به‌خور موسی اعزام داریم. تا آن موقع هنوز کشتی تندکش به بندر تحویل نشده بود و یگانه وسیله دریایما ، همانا کشتی کوچک شبتاب بود. بدبختانه این کشتی علاوه بر پیوسیدگی قسمتی از بدنه آن و ایجاد سوراخی که مشغول تعمیر آن بودند ، موتور آنها هم معایبی داشت که با زحمات شبانه‌روزی به‌روشن کردن آن موفق نشدند !

با اینکه چند راهنما در اختیار داشتیم، هیچیک از آنها جرأت نکردند که با «موتور لنج» های فرسوده به خور موسی بروند و کشتی را هدایت نمایند! در اینجا شادروان دریانورد شخصاً آماده حرکت با موتور لنج شد و به خور موسی رفت و کشتی را هدایت کرد و آنرا سالم وارد بندر ساخت. اینرا هم بگویم که عنوان مرحوم دریانورد در بندر شاپور، عنوان رئیس امور دریائی و راهنمایی بود که آنرا بزبان انگلیسی (هاربوماستر HARBOUR MASTER) گویند و مقامی بود بالاتر از راهنما و کمال اهمیت را داشت.

### دریانورد در پیشگاه شاهنشاه

هر گاه در ذکرتاریخ اشتباه نکرده باشم، در بهار سال ۱۳۱۶ شمسی ابلاغی به اداره بندر شاپور رسید که در آینده نزدیکی اعلیحضرت رضاشاه کبیر باوالاحضرت ولیعهد به بندر شاپور تشریف فرما میشوند. با وصول این امر به لازم بود که محوطه بندر از لحاظ نظافت و جمع آوری اشیاء و انبار کالای تجارتنی مرتب و منظم گردد.

در آن وقت بندر شاپور بکلی فاقد بارانداز و انبار کالا بود. بهمین جهت فوری کمیونی از مسئولین امور تشکیل شد و پس از مباحثات لازم تصمیم گرفته شد که در اسرع وقت واکن های شن از سبز آب به بندر شاپور بفرستند تا محوطه بندر که دارای گودالهای زیادی بود شن ریزی و تسطیح گردد و جهت نظم و آراستگی محوطه بندر، بوسیله

سندوق‌های ماشین آلات وارده و تیرهای آهن و مصالح دیگر  
خیابان بندی نمائیم .

پس از چند دقیقه گفت و شنودها دو نفر از آقایانیکه در جلسه  
مشورتی بودند، اظهار داشتند که در اینکار نباید عجله کرد زیرا که  
پیاده کردن این برنامه بعللی چند، از جمله کمی وقت و بعد مسافت  
سبزآب تا بندر شاهپور جهت رسانیدن واکن‌های شن و فقدان جرثقیل  
در بندر، برای اداره راه آهن جنوب بسیار دشوار و سنگین بنظر می‌آید.  
لذا بهتر است که در اتخاذ تصمیم فوق و اجرای آن برنامه تجدید نظر  
نمائیم .

در اینموقع مرحوم دریانورد، در کمال عصبانیت فوری جلسه را  
تسک نمود و بعنوان داشتن کسالت همانروز با قطار رهسپار اهواز  
گردید . بمحض ورود به اهواز تلفنی با بنده (شمخانی) تماس گرفت  
و با صدائی لرزان گفت : تصمیم متخذه جزء به جزء روی کاغذ نوشته‌ام  
و اول وقت فردا بناحیه میروم و از آقای مهندس مشار مصرأ انجام فوری  
اینکار را میخواهم . و اینجانب را بر حذر داشتند که مبادا زیر صورت  
جلسه ایکه آقایان تنظیم میکنند امضاء نمایم .

در اینموقع مختصر تجهیزاتی که در آژمان ابواب جمعی اداره  
بندر شاهپور بود، مانند يك فروند کشتی کوچک چوبی بنام شبتاب و  
دو فروند قایق کوچک آهنی و چوبی موتوروی که تماماً کهنه و فرسوده

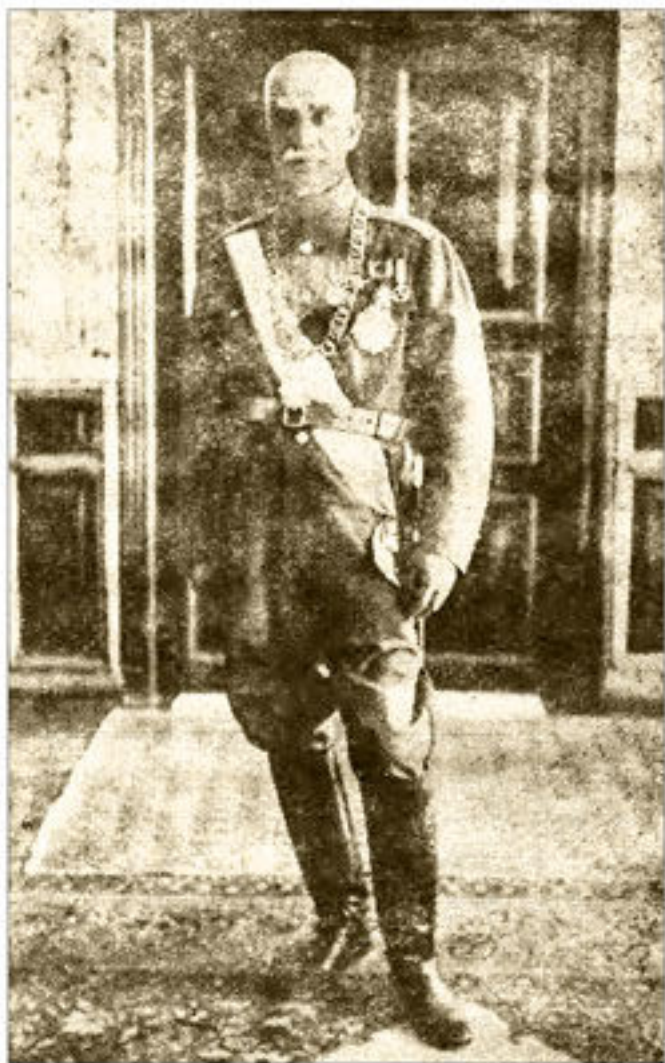
بودند. به اضافه يك فروند يدك كش دندلی بنام تند كش با دو دستگاہ دو به آهنی كه وزارت دارائی جهت حمل گندم خریداری کرده بود به اداره بندر واگذار شد و البته همه میبایستی نظافت و رنك آمیزی شوند. فردای آن روز از اداره راه آهن اهواز تلفن گرامی اطلاع دادند كه پیشنهادهای آقای دریانورد در دست اقدام است و جرثقیل هم ارسال میشود و واگنهای شن مرتباً شب و روز خواهد رسید. لازم است در انجام تصمیمهای متخذه بلا درنگ مشغول شوید.

معلوم شد كه مرحوم دریانورد شخصاً به اداره راه آهن رفته و پیشنهادات لازم داده بود و آنها هم به احترام وی، فوری اقدام کرده بودند. ما فوری و با جدیت مشغول كار شدیم و تا حدیكه قدرت داشتیم آن برنامه را بخوبی پیاده کردیم.

روزی، پیش از ظهر قطار مخصوص سلطنتی وارد ایستگاه بندر شاهپور گردید و موكب ملوكانه به اتفاق والاحضرت ولایتعهد باملتزمین ركاب بمحوطه ایستگاه نزول اجلال فرمودند از جمله ملتزمین آقای سرهنك خلعتبری رئیس وقت كمسیون حمل مهمات آرتش بود كه بیشتر اوقات در بندر شاهپور اقامت داشت و با شادروان دریانورد در پشت سر اعلیحضرتین مشاهده میشدند.

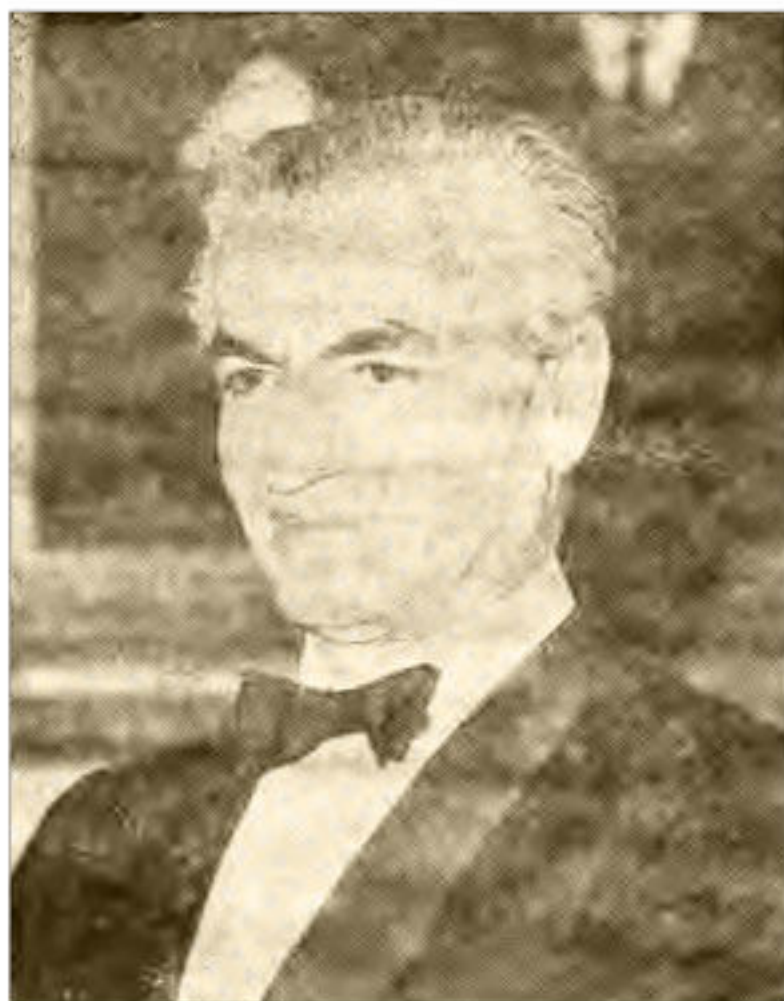
در اینموقع اعلیحضرت رضاشاه كبیر کمی بعقب متمایل گشته و با سرهنك خلعتبری کلماتی بیان فرمودند كه بعلت از دیاد فاصله





اعلیحضرت رضا شاه کبیر  
که ناخدا عباس دریانورد او را قاحد پرستش دوست میداشت





اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر  
( ولیعهد اعلیحضرت رضا شاه کبیر )  
که ناخدا عباس دریانورد در اشعار خود او را  
بنام «شاه جوان» دعا کرده است

مستقبلین با محل نزول اجلال شاهنشاه، حاضرین (که بنده هم از نظر  
وظیفه افتخار حضور داشتم «۱») متوجه فرمایشات معظم له شدیم فقط  
مشاهده کردیم که اعلیحضرت تبسمی فرمودند.

بعداً که جریان فرمایشات شاهانه را از آقای سرهنک خلعتبری  
جو یا شدیم گفتند که توجه دقیق ملوکانه بطرز خیابان بندی و نظافت  
آنجا و جمع آوری مال التجاره‌ها معطوف بود و با تبسم رضایت خاطر  
خود را ابراز فرمودند.

پس از چند دقیقه توقف در ایستگاه، اعلیحضرتین بطرف اسکله  
رهسپار شدند و اراده فرمودند که از حوض شناور بازدید فرمایند. (۲)  
بلافاصله کشتی تند کشت در کنار اسکله پهلو گرفت و آماده حرکت  
گردید.

اعلیحضرتین وارد کشتی شدند و از ملتزمین تیمسار سرلشکر نقدی  
و جناب سرهنک خلعتبری و عده‌ای از مأموران بندر و رئیس گمرک در

۱- اینکه گفته شد که منم هر حسب وظیفه در ایستگاه جزء مستقبلین شرف حضور  
داشتم بدان جهت بود که بمناسبت تشریف‌فرمائی اعلیحضرتین بنده از طرف  
شادروان مهندس سیف‌الله‌مشار رئیس وقت راه آهن جنوب تحت ابلاغ رسمی  
بسمت سرپرست عمارت شماره ۱ و مسئول پذیرائی از ملتزمین رکاب مسئولیت  
مستقیم داشتم و بحمدالله آنطوریکه باید و شاید وظیفه‌ام را انجام دادم. عمارت  
مجاور شماره ۲ به اقامتگاه مخصوص اعلیحضرتین اختصاص داشت.

۲- حوض شناور مجتمع بسیار مجهز مخصوص تعمیرات کشتی‌های بزرگ بود  
که از ابواب جمعی نیروی دریائی جنوب و در بندر شاهپور متوقف بود.

کشتی سوار شدند. در اینموقع ناخدا عباس روی عرشه کشتی رفته و فرماندهی کشتی را بعهدہ گرفت.

خوب در نظر دارم کہ پس از طی کمی مسافت، اعلیحضرت رضا شاه کبیر خطاب بہ والاحضرت ولایتعهد (شاهنشاه آریامهر) بادست بہ بالای عرشه کشتی اشاره کرده و دریانورد را بنام « ناخدا عباس » بہ ولیعهد ایران معرفی فرمودند.

در آنموقع حساس، مرحوم دریانورد، بدون توجه بہ اہمیت وظیفہ اینکہ بعہدہ دارد و باید در حسن حرکت و ہدایت کشتی دقت بسیاری بخرج دہد و کوچکترین تسامح و غفلتی ننماید، چون متوجہ مرحام شاهانہ گردید، از همان عرشہ کشتی، بعنوان سپاسگزاری از مرحام ملوکانہ، تعظیمی بہ شاهنشاه بزرگ و ولیعهد ارجمند ایران کرد کہ باعث تبسم اعلیحضرتین گردید. (۱)

۱- این مسئلہ دلیل بر آن است کہ اعلیحضرت رضا شاه کبیر بخوبی ناخدا عباس را میشناختند و نسبت بہ او عنایت و مرحمت داشتہ اند.

« اینهم خاطرهایست از شادروان فاخدا عباس دریانورد که آقای حاج عباس حق صفت مرقوم داشته اند که با امتنان نقل میگردد»

آنچه بخاطر دارم وقتی از بوشهر با کشتی «شاهین» بقصد خرمشهر حرکت کردیم، شبی بود ظلمانی با سرمائی شدید - طوفانی عظیم کشتی را به این سو و آن سو بالاوپائین میبرد - ملاحان کشتی با سرعت و تقلا زیاد در جنب و جوش بودند و آبهاییکه در اثر امواج کوهپیکر بداخل کشتی ریخته شده بود، خارج میگردند .

نپدریم مرحوم استوار عبدالنبی ماشینی، گاهی به اطاقك كوچك کشتی که خانواده اش در آنجا بود سر میزد و از ما احوال پرسی میکرد . مادر و عمه ام دعا میگردند و قرآن را بر سر گذاشته، می بوسیدند و از خدا آرامش دریا و نجات خود را طلب میگردند. پاهای من از شدت سرما یخ زده بود و با اینکه اکنون بیش از چهل سال از آن زمان میگذرد، هنوز یخ زدن پاهایم و خاطره هولناك هفت شبانه روز گرفتاری ما و کم شدن روی دریا و منظره وحشتناك طوفان در نظرم مجسم است و آنرا فراموش نمیکنم !

در آن کشتی سه ناخدا بودند - آذوقه تمام شده بود - نفت هم نداشتند - بزرگ و کوچک ، فاخدا و ملاح و کلیه ساکنان کشتی نگران و کشتی در دریا و میان طوفان و امواج کوهپیکر، سرگردان بود! ناخدا جاهد و ناخدا عبدالعباس هر کدام برای نجات کشتی بنوبت

تلاش کرده بودند ولی نتیجه‌ای بدست نیامده بود!

در اینموقع نوبت به «بزرگ ناخدایان» یعنی «کاپیتان عباس دریا نورد» رسید، در آن هنگام دلهره آور که یأس همه را فرا گرفته بود، چشم امید همه به ناخدا عباس بود.

ناخدا عباس با اراده‌ای مصمم، و توکل بخدا و توسل به حضرت سیدالشهداء سکان کشتی را بدست گرفت - کشتی در ظلمت شب روی امواج دریا در تلاطم بود - کشتی نشینان به اطاقها پناه بردند و هر کسی بفکری فرو رفت.

صبح زود که از خواب برخاستیم نسیمی ملایم میوزید و کشتی به آرامی در حرکت بود و معلوم شد که تفضل الهی شامل حال ما شده و مهارت کاپیتان عباس و توسل او بحضرت سیدالشهداء سبب شده بود که کشتی از خطر غرق شدن نجات یابد.

مدتی نگذشت که کشتی در ساحل چند تپه لنگر انداخت و معلوم شد که نزدیک خرم شهر هستیم - بالاخره با رسیدن آب و نفت و آذوقه انتظار بسر آمد و ما از آنجا حرکت کرده، بدخر مشهر رسیدیم!

\* \* \*

بارها آن واقعه همانند پرده سینما از خاطر من گذشته و در اطراف آن فکر کرده‌ام و معتقد شده‌ام که نجات ما در اثر توجهی بود که کاپیتان عباس دریا نورد به عنایت الهی و توسل به حضرت سیدالشهداء

داشته است و این عجیب نیست زیرا که مرحوم دریاورد قریب ۷۰ سال  
عمر خود را درس دادن نوحه‌های خامس آل‌عبا و سرور آزادگان یعنی  
حضرت سیدالشهداء و اهل بیت اطهارش گذرانید. ناخدا عباس بقدری  
به امام حسین عشق میورزید که با همان یال و کوپال اباس افسری  
بیروی دریائی در میان دسته‌های سیندزی بوشهریها، در ماههای  
عزاداری شرکت میکرد و نوحه‌های جاسوزی را که خود ساخته بود  
با آهنگهای مهیج و طرز مخصوص میخواند و به این وسیله درس  
خداشناسی و شهادت و شاهدوستی و میهن پرستی بهمه میآموخت و  
شیعیان و عزاداران را مستفیض میساخت.

نوحه‌های ناخدا عباس بقدری گیرا و مهیج بود که هنوز در تمام بنادر  
جنوب نامرز هندوستان بهمان آهنگ و روش او خوانده میشود.  
از بسیاری از نوحه‌های ناخدا عباس میهن پرستی و شاهدوستی او  
بخوبی آشکار میشود چنانکه در آخر نوحه «واحد» خودمی گوید:

بارالها توبده نصرت این شاه جوان

که شود سلطنتش بر همه آفاق عیان

تا نباشیم گرفتار غم و سرگردان

بس بلا بر سر ما ملت ایران آمد

این بنده که سالها افتخار کوچکی و آشنائی با آن مرحوم داشتم  
و همیشه مورد لطف و محبت ایشان بودهام و صفات و شخصیت عالی و



وقار و متانت و خضوع و صمیمیت و ایمان و شاه‌دوستی و میهن‌پرستی او  
برایم سرمشق بوده، علاقه مخصوصی به او داشتم و او هم بزرگواری  
میکرد و ما را همیشه در نظر داشت و این صمیمیت و علاقه بجائی کشید  
که سالها پس از درگذشت او با وصلت فرزندانم، افتخار خویشاوندی  
او هم پیدا کردیم .

من تازندهام از خدا برایش طلب رحمت و مغفرت نموده و برای  
کسانی که با قدرت قلم و تحقیق و طبع آنها اشخاص با ایمان و خدمتگزار  
و شاه‌دوست و میهن‌پرست میکوشند، آرزوی موفقیت مینمایم .

# تالیفات و آثار



علی تقی بهروزی

آنچه چاپ شده است :

- |        |       |                                    |
|--------|-------|------------------------------------|
| ۱۳۲۴ ش | درسال | ۱- جشنهای ایزدی                    |
| ۱۳۳۳   | د     | ۲- سده قآنی                        |
| ۱۳۳۴   | د     | ۳- شهر شیراز یا خال رخ هفت کشور    |
| ۱۳۳۴   | د     | ۴- دیوان رحمت کلزونی               |
| ۱۳۳۷   | د     | ۵- دیوان مظفر شیرازی               |
| ۱۳۴۰   | د     | ۶- قدیمترین مسجد فارس              |
| ۱۳۴۲   | د     | ۷- لطایف و نظرایف ادبی             |
| ۱۳۴۳   | د     | ۸- فارسنامه ابن بلخی               |
| ۱۳۴۷   | د     | ۹- تاریخچه شیراز و اماکن تاریخی آن |



- » ۱۳۴۸ » ۱۰- واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی
- » ۱۳۴۹ » ۱۱- بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز
- » ۱۳۴۹ » ۱۲- تاریخچه مسجد جامع عتیق شیراز
- » ۱۳۵۰ » ۱۳- تاریخچه مسجد سلطانی و کیل شیراز
- » ۱۳۵۱ » ۱۴- فهرست کتب خطی کتابخانه ملی فارس جلد اول
- » ۱۳۵۱ » ۱۵- » » » جلد دوم
- » ۱۳۵۳ » ۱۶- نوادر تاریخی
- » ۲۵۳۴ شا ۱۷- بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز- چاپ دوم
- » ۲۵۳۵ » ۱۸- حافظ را بشناسید
- » ۲۵۳۵ » ۱۹- سعدی را بشناسید
- » ۲۵۳۵ » ۲۰- افتخارات ایران
- » ۲۵۳۶ » ۲۱- شرح حال و اشعار ناخدا عباس دریانورد

### آنچه آماده چاپ است :

- ۱- شگفتی‌های تاریخ (جلد دوم نوادر تاریخی)
- ۲- تاریخچه کتابخانه‌ها و مطبوعات فارس
- ۳- خوابهای تاریخی
- ۴- گلزار ادبی (جلد دوم لطایف و ظرایف ادبی)
- ۵- اشعار نغز
- ۶- شیرنامه
- ۷- خاطرات نیم قرن

## فهرست مطالب کتاب

۱	صفحه	۱- پیشگفتار
۳	»	۲- شرح حال ناخدا عباس دریا نورد
۲۱	»	۳- قصائد و قطعات و رباعیات
۴۹	»	۴- مرثیه‌ها
۶۳	»	۵- نوحه‌ها
۸۷	»	۶- یادداشت آقای شریفی
۱۰۱	»	۷- آقای شمخانی
۱۱۰	»	۸- آقای حق‌صفت
۱۱۴	»	۹- تألیفات و آثار آقای بهروزی



قیمت یکصد ریال